

**بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ**

مرور آرا و مواضع

## اصحاب فتنه

گزارش ریشه‌ها و روند

انحراف و خیانت فتنه‌گران

عبدالکریم سروش / ۱



انتشارات شناسه

اصحاب فتنه / 1

مرور آرا و مواضع عبدالکریم سرروش

نویسنده: مسعود محمدی

گردآوری و تنظیم: گروه مؤلفین

نوبت چاپ: اول / ۱۳۹۱

شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه ویژه مخاطبان خاص

کلیه حقوق برای انتشارات شناسه محفوظ است.

[iraniibasir@yahoo.com](mailto:iraniibasir@yahoo.com)

فتنه 88 کودتای نرم اما سنگین در قالب طراحی دقیق آمریکایی-انگلیسی-اسرائیلی بر ضد نظام بر آمده از انقلاب اسلامی مردم ایران بود... کودتایی که می‌بایستی نتایجی سهم‌گین‌تر از کودتای 28 مرداد 32 در برداشته باشد... عبور از فتنه 88 و و کودتای نرم دشمنان انقلاب اسلامی و این گذرگاه بس دشوار، بدون رهبری حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای میسر نمی‌شد و این رویداد تاریخی از مقاومت "امام و امت" در برابر خطرات به خودی خود و به روشنی، سفارش امام خمینی(ره) مبنی بر "پشتیبان ولایت فقیه باشید تا به مملکت شما آسیبی نرسد" را ثابت کرد... و امروز در سال 1392 با پشت سر گذاشتن حماسه سیاسی انتخابات‌های مجلس، ریاست جمهوری یازدهم و شوراها، مردم‌سالاری اسلامی ایران قدرت‌مندانه‌تر از همیشه، سرفرازی مردم ایران در جهان را نمایان کرده است....

در این نوشته به بررسی شخصیت و سرگذشت عبدالکریم سروش می‌پردازیم. البته این پژوهش در خصوص عده زیادی از هم‌پالگی‌های سروش صورت گرفته که در روزهای آینده منتشر خواهد شد.

### تفاوت میان "روشن‌نگری" و "روشن‌فکری"

در سال‌های بعد از انقلاب اسلامی، متأثر از تأثیر گسترده و عمیق آن در احیای فکر و فرهنگ دینی، جریانی با عنوان روشن‌فکری دینی هم شکل گرفت که خواسته یا ناخواسته در پی در اختیار گرفتن موضع روحانیت در گفتمان دینی بود. این جریان روشن‌فکری دینی، که بعدها عناصر و چهره‌های وابسته به آن تلاش کردند تا عنوان «نواندیشی دینی» را بر آن بنهند، در واقع جریانی التقاطی بود که می‌خواست میان گرایش‌های غربی دین‌ستیز و گرایش قوی دین‌باور ایرانی پیوند برقرار کند، درحالی که سنخ این دو کاملاً متفاوت و حتی کاملاً متضاد بود. روشن‌فکری دینی را می‌توان یکی از دستاوردهای ناقص جریان روشن‌فکری به شمار آورد در حالی که خود جریان روشن‌فکری هم در ایران بیمار متولد شد و به رغم تلاش برخی از روشن‌فکران ایرانی تقریباً هیچ‌گاه نتوانست بر مدار صحیح تفکر و حقیقت بماند و به جای آنکه گره‌ای از کلاف در هم پیچیده جامعه و فرهنگ ایران که از یک سو وابسته به سنت دیرپا و مذهب جامع‌نگر و منسجم بوده و از سوی دیگر درگیر تحولات

جهانی و مواجهه با پیشرفت سریع علوم و فنون در غرب دارای فرهنگ بسیار متفاوت بگشاید، بر بغرنجی آن افزود و - بی اغراق و یکجانبه‌نگری گاهی با صبغه‌ای خیانتکارانه انحرافات را باعث شد که آثار آن تاکنون و بعد از اکنون نیز مانده و خواهد ماند.



چنین قضاوتی درباره جریان روشنفکری در ایران یکباره ناامیدکننده است و البته بسیار چالش‌برانگیز؛ اما واقعیتی است انکارناپذیر که شواهد بیشماری را در تاریخ ایران میتوان برای آن یافت. یکی از دلایل وضعیت خاص روشنفکران ایرانی که چنین قضاوتی را درباره آنان متبادر می‌کند این است که اساساً محصولی وارداتی از اروپا به ایران بوده است و نه « روشنفکری » جریانی ریشه‌دار در فرهنگ و سنت ایرانی ( و به طریق اولی با فرهنگ و سنت ایرانی در ستیز آشکار یا پنهان).

روشنفکر در فرهنگ غرب آن گونه که ادوارد سعید آن را تعریف می‌کند کسی است که در امور مربوط به منافع و مصالح عمومی جامعه دخالت میکند و از خود واکنش نشان میدهد و علت وجودی‌اش بازی کردن نقش نماینده همه آن مردم و مباحثی است که در فرایند جریان عادی، یا فراموش شده یا پنهان نگه داشته میشوند. ادوارد سعید تلویحاً میگوید این تلقی ناظر بر استقلال روشنفکر از قدرت و ایدئولوژی است و البته با رعایت اصول اخلاقی.

در ایران اما روشنفکری بدین مفهوم نایاب و وجه مشخص آن نسبتش با « قدرت » و « سیاست » و « دین » است که نه متضمن استقلال آن از قدرت و نه بی‌طرفی ایدئولوژیک است. به طوری که تقریباً در تمام دوره حیات روشنفکری در ایران، روشنفکران یا دین‌ستیزند یا دین‌زدا یا دین‌پیرا یا سیاست‌زده‌اند یا سلطه‌پذیری یا

«قدرت طلب» یا «سیاست‌گریز» و البته در همه این احوال، «غرب‌زده» ( دقیقاً به مفهومی که آل‌احمد می‌گفت) و قبله‌آمال و آرزوهایشان را در غرب می‌جویند و می‌بینند.

اما دو نکته ظریف درباره جریان روشنفکری در ایران وجود دارد که معمولاً مغفول مانده و کمتر بدان‌ها پرداخته و شکافته شده‌اند. این دو نکته در واقع دو ویژگی هستند که روشنفکران ایرانی به آنها مباحث کرده و اگر اینها از جریان روشنفکری منفک شوند دیگر مشخصه مثبتی در آن نمی‌توان یافت.

این ویژگی‌ها وجهه‌ای است که به واسطه « روشن‌نگری » ( که در روشنفکری غربی درآمیخته با جریان تفکر بوده) برای خود تراشیده است؛ بی‌آنکه واجد چنین خصلتی باشد. دقیق‌ترین تعریف روشن‌نگری را کانت ارائه کرده است: روشن‌گری خروج آدمی است از نابالغی به تقصیر خویشتن خود. و نابالغی، ناتوانی در به کار گرفتن فهم خویشتن است بدون هدایت.

این تعریف آشکارا نشان می‌دهد که روشنفکران ایرانی از آنجا که اساساً در قالبی فرو رفته‌اند که عاریت از دیگری است ( و اتفاقاً نیز از این منظر و بدین دلیل دگر اندیش هستند) و خویشتن خویش را باور ندارند و بر آن می‌تازند و این تاختن را نشانه تجدد می‌شمارند، روشن‌نگر نیستند. در واقع، روشن‌نگری جریانی است که در تاریخ اندیشه در ایران سابقه‌ای طولانی - حتی درازتر از زمانی که در غرب این مقوله مطرح شد - دارد. بخصوص در تاریخ تشیع، روشن‌نگری از ملزومات فقه و اجتهاد بوده است.

هم از این روست که میان روشنفکری و روحانیت اصیل تشیع هیچ‌گاه رابطه‌ای برقرار نشده است و حداکثرالتقاط میان این دو جریان آن چیزی است که از آن به عنوان که « روشنفکری دینی » یاد می‌شود. بدین ترتیب، میتوان گفت برداشت آل‌احمد مبنی بر اینکه خاستگاه دوم روشنفکری در میان روحانیت بوده است چندان مقرون به واقعیت نیست و آنچه او روشنفکری روحانیون پنداشته، روشن‌نگری بوده است.

ویژگی دوم روشنفکر ایرانی، تجدد است دقیقاً به معنی « نوحواهی » چیز نو خواستن امر مذمومی نیست اما در فضا. اما در فضای تفکر و اندیشه درجه‌ای پست به شمار می‌رود؛ و آنچه در مقامی والا قرار دارد جستن است و نوحویی، که با روشن‌نگری پیوستگی عمیقی دارد. خواستن بر نداشتن و میل به داشتن دلالت داشته و صبغه‌ای نفسانی دارد، در حالی که جستن دال بر حرکت برای کشف و به دست آوردن است و صبغه‌ای عقلانی دارد.

البته قصد ما در اینجا بازی با الفاظ نیست بلکه تلاشی است برای واکاوی ریشه‌ها و روند انحراف (چه انحراف اخلاقی و چه انحراف عقلانی و فکری) روشنفکری که از قضا در اکثر موارد نشان دهنده پیروی روشنفکران از خواست و تمایلات نفسانی است تا تلاشی برای کشف واقعیت و حقیقت و ارتقای عقل و تعمیق فهم.

علاوه بر روند شکل‌گیری جریان روشن‌فکری در ایران که مختصراً و در حد نیاز این مجموعه بدان اشاره شد، برخی رویدادها در این سیر تاریخی و در این سرزمین، موقعیت‌هایی را ایجاد کرده‌اند که جریان‌های فکری ناچار به تعیین نسبت خود با آن رویدادها بوده‌اند و همین تعیین نسبت و در واقع اعلام موضع، از سر ضمیر و سنخ و جنس واقعی آن جریان‌ها خبر داده و پرده از چهره پنهان و ریشه‌ها و آبشخورهای آنان برگرفته است. رویدادی مانند مشروطه‌خواهی که در آن کسی همچون شیخ فضل‌الله نوری برای جلوگیری از استقرار استبدادی هولناک‌تر از استبداد قاجاری، به افشای منورالفکرهای مستفرنگ و داعیه‌های پوچ و کوک‌شده شان دست زد و جان خود را در این راه باخت، برای عده‌ای دیگر دستاویزی بود برای حمله به اسلام و تشیع و نفی جایگاه آن در شئون مختلف فردی و اجتماعی. یا در جریان انقلاب اسلامی بسیاری از کسانی که داعیه مبارزه با رژیم شاه را داشتند، به مخالفت با انقلاب برخاستند و همکاری با دشمنان را به همراهی با مردم ترجیح دادند.

به همین قیاس در فتنه بعد از انتخابات سال 1388 که بیگمان یکی از پیچیده‌ترین برنامه‌های دشمنان برای ساقط کردن نظام جمهوری اسلامی بود و سال‌ها به تهیه و تدارک آن مشغول بودند و زمینه‌های آن را به انحای مختلف فراهم آورده بودند، آشکار شد که چه کسانی به اسلام و انقلاب و ایران و مردم ایران می‌اندیشند و چه کسانی دلبسته غرب شده یا به آلت دست دشمنان اسلام و ایران تبدیل شده‌اند. در این مجموعه به کسانی برمی‌خوریم که بررسی افکار و آراء و نظراتشان در یک دوره زمانی کمتر از ده سال به سمت تضاد عملی با نظام و انقلاب و حتی اسلام گراییده و حرف‌ها و مواضعشان به شکلی عجیب و عبرت‌آموز نشان از ریشه‌های انحرافی عمیق و دراز مدت دارد. گویی از سال‌ها پیش عامدانه یا ناآگاهانه در مسیری گام برداشته‌اند که در بزنگاهی مانند فتنه 88 به نفع و در جهت کودتایی نرم اما سنگین علیه نظام برآمده از انقلاب اسلامی ایران به کار آید و این کودتا را که به مراتب ننگین‌تر و عواقب و نتایج آن کاری‌تر از کودتای 28 مرداد به پیروزی برساند. به واقع، فتنه 88 گذرگاهی بس دشوار بود که جز با رهبری کسی همچون حضرت آیت الله العظمی

خامنه‌ای (مد ظله‌العالی) گذر از آن میسر نمیشد. درست به همین دلیل است که در جریان فتنه 88 و ماه‌های بعد از آن تا به امروز با سیر صعودی هجمه و هتاک‌ها به ولایت فقیه و رهبر معظم انقلاب مواجهیم.

همه کسانی که در این کودتا نقش داشتند - از بازوهای فکری گرفته تا بازیگران میدانی و عمله خیابانی آن - پس از شکست فتنه، مهار گسیخته به هتاک‌ها علیه اصل ولایت مطلقه فقیه و شخص رهبر نظام مشغول شدند. و باز در اینجا به اهمیت و عمق این سفارش حضرت امام خمینی (ره) باید اندیشید که «پشتیبان ولایت فقیه باشید تا به مملکت شما آسیبی نرسد».

همه نعره‌هایی که اصحاب فتنه، اعم از اعضای اتاق فکر و عمله خیابانی آن، علیه این اصل و رهبری نظام کشیدند چیزی نبود جز تکرار خواسته استکبار و صهیونیسم و در خیانت آنان به این کشور و به اسلام و انقلاب کوچک‌ترین شبهه‌ای روا نیست. این مجموعه بر آن است که به استناد اظهارات اصحاب فتنه، جهت‌های فکری و خواسته‌های آشکار و پنهان آنها را تا آن اندازه که ظرف زمان و امکانات اجازه دهد به صورتی مدون ارائه کند تا مخاطبان به عمق توطئه‌ای که هدف آن حذف جمهوری اسلامی و طرد دین اسلام از عرصه‌های سیاسی و اجتماعی و مثله کردن آموزه‌ها و اندیشه‌های تابناک تشیع بود پی ببرند و نیز هوشیار باشند که این جریان دست از مواضع و تلاش‌های خود برنداشته و در لباسی دیگر شاید در مقطعی دیگر سر برآورد.

هدف این مجموعه ترسیم جغرافیای فکری و کنش فتنه‌گران است تا برداشت نسبتاً روشنی از ایده‌ها و گرایش‌های از لابه لای گفته‌ها و نوشته‌ها و مواضعشان به دست داده شود.

این مجلد از مجموعه «اصحاب فتنه» به بررسی نظرات و مواضع عبدالکریم سروش اختصاص دارد. وی یکی از نظریه‌پردازان طیف معاندان انقلاب و نظام اسلامی ایران است که سال‌هاست مبانی دینی و شیعی را مورد حمله قرار داده و در محافل مختلف و از تریبون‌هایی که معاندان جمهوری اسلامی در اختیارش می‌گذارند به هتاک‌ها و شبهه‌گذاری و شک‌اندازی نسبت به دین و باورهای دینی مبادرت کرده است.





سروش به راحتی به امام خمینی (ره) و رهبر معظم انقلاب و مراجع عظام و فراتر از این‌ها به ساحت پیامبر عظیم‌الشان و ائمه (علیهم‌السلام) اهانت میکند و در مقابل، به تحسین و تمجید از لیبرالیسم و دموکراسی غربی مشغول میشود. اگرچه وی و مریدانش سعی دارند از او چهره‌ای برجسته در عالم فلسفه ارائه کنند، اما بی‌هیچ تردیدی می‌توان گفت، وی اندیشه‌ای قوی ندارد و تنها به واسطه هتاک‌ها و نظرات موهن خود توانسته نامی کسب کند.

### زندگی‌نامه

پیش از پیروزی انقلاب اسلامی حسین حاج فرج دباغ مشهور به عبدالکریم سروش در 25 آذر 1324 خورشیدی ( 16 دسامبر 1945 میلادی) در محله میدان خراسان تهران به دنیا آمد. پدر وی کاسب بود. تحصیلات متوسطه خود را در دبیرستان علوی گذراند و در این دبیرستان به واسطه رضا روزبه 1 با فلسفه و شخصیت‌های شماری روحانی در تهران و نیز مهدی بازرگان و علی شریعتی آشنا شد.

سروش به دلیل حضور در دبیرستان علوی، به انجمن حجّتیّه راه یافت اما ظاهراً بعد از یک سال آن را رها کرد. او سپس در دانشگاه تهران به تحصیل در رشته داروسازی پرداخت و در اوایل دهه 50 شمسی عازم لندن شد و

ضمن ادامه تحصیل در رشته شیمی تجزیه به مطالعه فلسفه غرب پرداخت. او همچنین به نمایندگی از سوی شهید آیتالله بهشتی در مراکز اسلامی شیعیان در لندن، از جمله مرکز امام فعالیت کرد. سرش هنگام اقامت در انگلستان در رشته کارشناسی ارشد شیمی تحلیلی در دانشگاه لندن و سپس در تاریخ و فلسفه علم در کالج چلسی به مطالعاتش ادامه داد. را « تضاد دیالکتیکی » در سالهای آخر حکومت پهلوی کتاب تحریر و منتشر کرد که مورد توجه شهید مطهری هم قرار گرفت. این کتاب دستمایه‌ای علمی برای مقابله مبارزین مسلمان با چپ‌ها در زندان شد.



سروش بعد از این کتاب، متن دیگری را با عنوان « نهاد ناآرام جهان » نوشت و به صورت یک کتاب منتشر کرد که در باب نظریه حرکت جوهری ملاصدرا بود. این کتاب را شهید مطهری تحسین کرد و امام خمینی (ره) با مطالعه آن، وی را تشویق به ادامه راه در این مسیر نمود.

سروش بعدها در کتاب « قصه ارباب معرفت » ضمن آن که به بزرگ منشی و پارسایی مثال‌زدنی حضرت امام خمینی (ره) معترف است، با تکبری پنهان در لابه‌لای کلمات یادآور می‌شود که با شنیدن نظر امام (ره) درباره کتاب « نهاد ناآرام جهان »، « مسرور و مفتخر » شده بود. او در کتاب « قصه ارباب معرفت » درباره امام

خمینی (ره) نوشت: امام خمینی [ره] را پیش از شریعتی شناختم. وقتی دانش‌آموز دبیرستان بودم، پس از رهایی امام [ره] از زندان در خیل مشتاقان و هواداران بسیار او [ایشان] به حتم به خانه او [ایشان] رفتم و این نخستین بار بود که او [ایشان] را از نزدیک می‌دیدم. سالیان بعد در دوران دانشجویی کتاب مخفی حکومت اسلامی او [ایشان] را خواندم و در سلک مقلدان او [ایشان] درآمدم. در فرنگ او [ایشان] را بهتر و بیشتر شناختم.

سروش البته بعداً حضرت امام خمینی (ره) را مورد اهانت قرار داد و گفت: او [ایشان] شخصاً آدم خوبی بود، اما نظریات (...) داشت. سروش توهین‌ها و هتاکی‌های دیگری نیز نسبت به حضرت امام (ره) کرده و ادامه می‌دهد.

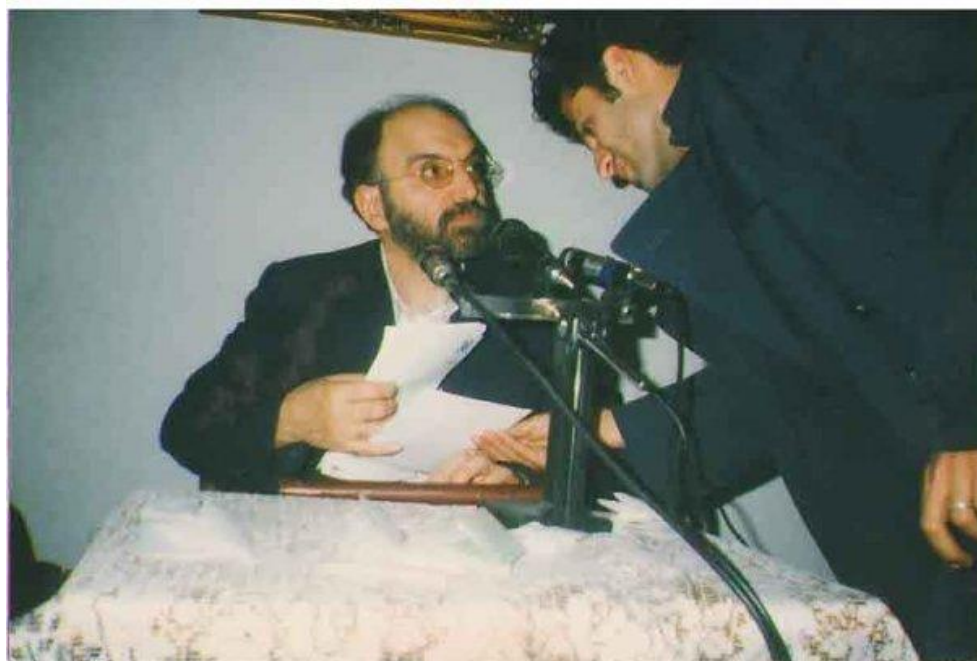
به علاوه او از سرکوب مخالفان خود ابایی نداشت. همچنین او [ایشان] برای زندگی فردی انسان‌ها ارزشی قائل نبود، زیرا آن را منبعث از اراده پروردگار میدانست (جنبش سبز شکست‌ناپذیر است / جرس - 6 مرداد 1390)

البته همگان به خوبی واقفند که حضرت امام خمینی (ره) تا چه اندازه عمق بینش و بصیرت داشتند و چقدر حیات هر فرد مسلمان را مهم و باارزش می‌دانستند. اما شگفت‌آور است که کسی تا این حد دچار انحراف عقیده شود و واقعیتی را که خود به چشم دیده و شنیده و تجربه کرده، به راحتی قلب نماید و روایتی دروغ و هذیان‌گونه بیافد؛ آن هم درباره شخصیتی که دوست و دشمن در دانایی و ژرف‌نگری و دوراندیشی و پایمردی و پایداری‌اش در راه تحقیق آرمان‌های متعالی منبعث از شعار راهبردی مردم مسلمان و انقلابی ایران: "استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی" اتفاق نظر دارند.

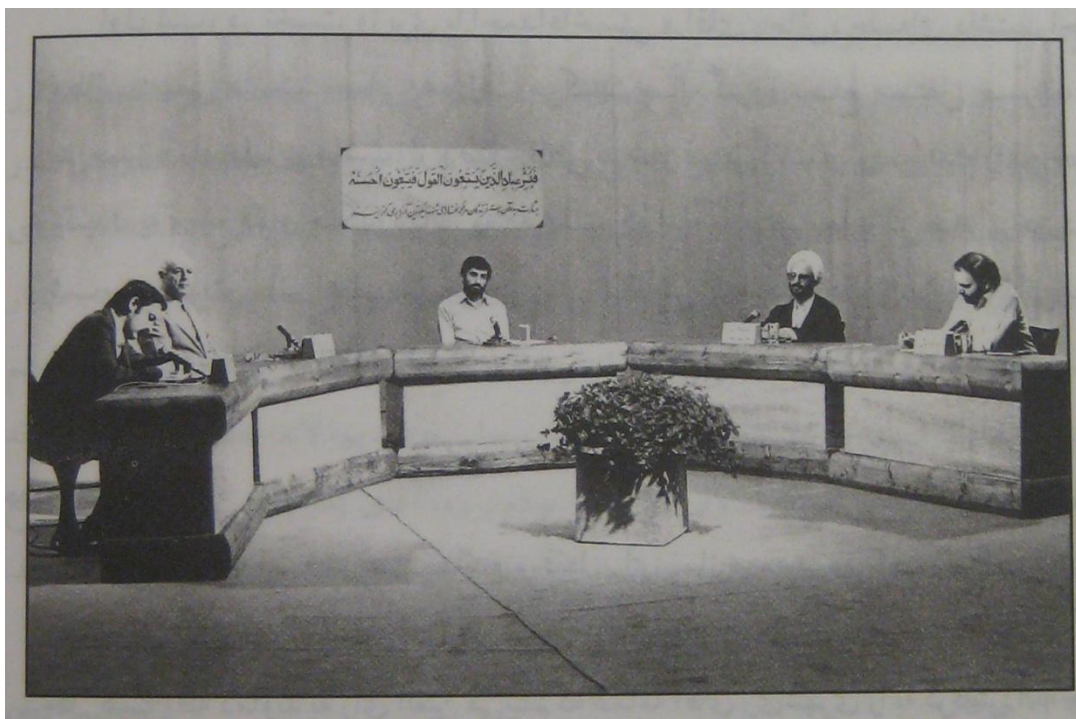
### پس از پیروزی انقلاب اسلامی

سروش بعد از بازگشت به ایران سعی کرد با مطالعه آثار مارکسیستی به نقد نظریات چپ دست بزند. این در حالی بود که وی در دوران تحصیل در خارج کشور به شدت تحت تأثیر فلسفه علم و فلسفه سیاسی کارل پوپر قرار گرفته و در آن فضا بدون آنکه گرایش‌های خاص وی هنوز نمو و نمود پیدا کرده باشد، به عنوان یکی از منتقدان مسلمان مارکسیسم در ایران مطرح شد.

در آن هنگام مارکسیست‌ها متوهمانه خود را مهمترین نیروی مبارز عرصه سیاسی ایران می‌پنداشتند و در پی کنار زدن نیروهای مسلمانی بودند که اکثریت مطلق جامعه ایران را تشکیل می‌دادند .



این امر موجب در گرفتن مباحثات بسیاری شده بود و برای روشنگری اذهان مردم بنا شد که در تلویزیون جلسات مباحثه چپ‌ها و مسلمانان به صورت زنده اجرا و پخش شود. این جلسات گذشته از آنکه نشان‌دهنده اعتقاد نظری و عملی نیروهای مسلمان به آزادی بیان، آن هم در آن روزگار آشفته بود، همچنین مبین اعتماد به نفس و تحلیل درست آنها از جامعه نیز بود. سروش نیز از جمله کسانی بود که به عنوان نماینده جریان اسلامی جامعه و انقلاب در مباحثات تلویزیونی با مارکسیست‌ها شرکت میکرد. وی همراه آیتالله مصباح یزدی در چند جلسه در تلویزیون به مباحثه با نمایندگان گروه های سیاسی چپ ایران مانند احسان طبری و فرخ نگهدار پرداخت.



پس از انقلاب فرهنگی و تعطیلی دانشگاه‌ها، سروش با معرفی شهید دکتر بهشتی و تأیید حضرت امام (ره) عضو ستاد انقلاب فرهنگی شد و تا سال 1362 که این ستاد منحل شد عضو آن ماند. وی بعداً که از سوی طیف‌های تندرو اصلاح طلب و نیز اپوزیسیون خارج‌نشین به دلیل حضور در این ستاد (که به زعم آنان موجب اخراج استادان مبارز از دانشگاه‌ها گردید) در دروغی آشکار مدعی شد که در این ستاد کاره‌ای نبوده است و دخالتی در تصمیمات آن نداشته و هیچ مسئولیتی را در این زمینه متوجه خود نمیداند! در سال 1360 سروش با استفاده از فلسفه تحلیلی، که در ایران کمتر مورد توجه قرار گرفته بود، به نقد مارکسیسم ادامه داد.



بعدها او از همین رویکرد برای نقد اسلام استفاده کرد. نقد اسلام، و به طور کلی نقد دین، مقوله‌ای است که هم در سیر تفکر غربی ( بعد از رنسانس) مطرح شده ( و نتیجه آن رویگردانی از دین و معنویت و تقلیل دین به امری انسانی بوده) و هم در تفکر مارکسیستی.

بنابراین میتوان دریافت که عوض شدن اعتقادات سرش در طی این سالها ضربتی و دفعتی نبوده، بلکه برخاسته از همان آموزشها و آموزه‌هایی بوده که از غرب گرفته است. به عبارت دیگر، او به دلایل مختلف و قابل بحث، نتوانسته مبانی اعتقادی اولیه خود را در برابر سیل اندیشه‌های غربی حفظ کند و به تدریج تسلیم آن افکار و اندیشه‌ها شده است.

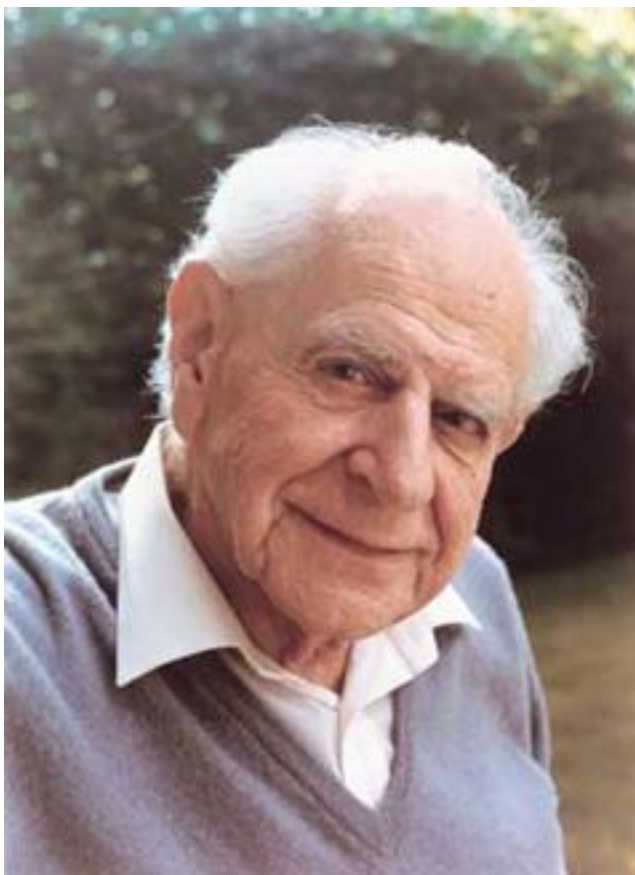


### مقتدای فکری عبدالکریم سروش در غرب کیست؟

سروش در زمره اولین کسانی بود که سنت تقلید از غرب و تدریس کتب ترجمه‌ای را در علوم انسانی پس از انقلاب پایه گذاری کرد. عبدالکریم سروش برنامه علمی خود را با ترویج معرفت‌شناسی مدرن و نقدگرایی در ایران آغاز کرد. پیش از این، زمانی که در ستاد انقلاب فرهنگی بود، رشته فلسفه علم را در ایران بنیاد نهاده بود.

حال موقع آن بود که با تدریس فلسفه علم و معارف درجه دومی چون فلسفه تاریخ، فلسفه علوم اجتماعی، فلسفه سیاسی و فلسفه دین اذهان دانشجویان را به معرفت‌شناسی جدید غرب گرایش دهد. وی تلاش زیادی

نمود تا علوم انسانی غربی را به عنوان علم ناب و خالص که همانند علوم تجربی کاملاً بی طرف و به دور از نگاه ایدئولوژیک است، در فضای دانشگاهی مطرح نماید.



یکی از کتاب‌های مهم عبدالکریم سروش کتاب «علم چیست؟ فلسفه چیست؟» اوست که پیش از انقلاب نوشته است و در اوایل سال ۱۳۵۷ بارها تجدید چاپ شد. «علم چیست؟ فلسفه چیست؟» از این جهت مهم بود که سروش برای نخستین بار در ایران، فلسفه علم کارل پوپر را به صورت ترجمه‌ای وارد متون آموزشی دانشگاه‌ها و محافل علمی می‌کرد. پس از آن نیز سیل ترجمه آثار فلاسفه غربی توسط وی و تقلید محض از مبانی فکری آنها، کار و تلاش شبانه روزی سروش شد. (تورقی در دفتر ایام عبدالکریم سروش 29 آذر 84)

دکتر رضا داوری از کسانی بود که راه سروش در تقلیدی کردن علوم انسانی را نادرست می‌دانست. وی هنگام انتشار اولین ترجمه کتاب «جامعه باز و دشمنان آن» در ایران، این کتاب را در کیهان فرهنگی نقد کرد و اینگونه نوشت که «علم و آزادی آری، التقاط نه» و سوال کرد که «این پوپر کیست که هم دشمنان انقلاب اسلامی در خارج از کشور اثر او را وسیله مخالفت کرده اند و هم در داخل جمهوری اسلامی گروهی برایش سر و دست



و پا می شکنند و مخالفت با او را مخالفت با مقدّسات می شمارند.» این نقد پوپر با پاسخ تند و پرخاشگرانه سروش مواجه شد.

رویکرد انتقادی او به دین اسلام، با انتشار کتاب " تفرج صنع " اندکی آشکارتر و قابل تشخیص شد و کسان هوشمندی که نوشته‌های او را دنبال میکردند متوجه تغییراتی در اعتقادات سروش شدند. وی در کتاب " تفرج صنع " از علوم انسانی بر پایه غرب دفاع کرد و با به جهالت زدن خودش از « وحشی و بی وطن بودن علم » سخن گفت و مدعی شد که در علوم انسانی هم، علم ایرانی و غربی یا اسلامی و مسیحی نداریم . هدف او از طرح این بحث آن بود که با روند اسلامی کردن مراکز علمی مقابله کند.

این مدعیات باعث واکنش اندیشمندان مسلمان و برخی فلاسفه اسلامی و مقالاتی علیه او و نظراتش در نشریات مختلف منتشر گردید.

در ادامه فعالیت‌های سروش، مقالات " قبض و بسط تئوریک شریعت " در نشریه کیهان فرهنگی از اردیبهشت 1367 تا خرداد 1369 منتشر شدند.



او در این مقالات، نظریاتی در مورد « معرفت‌شناسی دین » مطرح کرد که بر پایه آن شناخت سنتی از دین را منسوخ اعلام میکرد و مخالفت‌های گسترده علما و فقها را در پی داشت.

از جمله آیت‌الله جوادی آملی با انتشار کتابی با عنوان شریعت در آینه معرفت و آیت‌الله صادق آملی لاریجانی با نوشتن کتابی به نام معرفت دینی (نقدی بر نظریه قبض و بسط تئوریک شریعتی به نقد عقاید سروش پرداختند.

جمع زیادی از فیلسوفان و اندیشمندان خواستار مناظره با سروش شدند که او از همه آن‌ها شانه خالی کرد. وی در کنار این فعالیت‌ها، فلسفه علم و فلسفه تاریخ را در دانشگاه تهران، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی قزوین، دانشگاه مشهد، دانشگاه شیراز، دانشگاه تربیت مدرس و مؤسساتی چون «انجمن حکمت و فلسفه» تدریس می‌کرد.



اما در دوران ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی به تضاد کامل با محیط‌های دانشگاهی کشور کشیده شد. سروش در مهرماه سال 1374 هنگام سخنرانی در دانشکده فنی دانشگاه تهران، دانشجویان مسلمان علیه او شعار دادند و او را مروج فرهنگ لیبرال و هموارکننده راه بی دینی خواندند. از آن پس تدریس و سخنرانی‌های عبدالکریم سروش همواره با مشکل مواجه بود. پس از آن او به اروپا و آمریکا رفت و در دانشگاه‌ها و مراکز مورد نظر غربی‌ها به تدریس پرداخت.



با این حال مقالات وی و مصاحبه‌هایش به راحتی در نشریات داخل کشور منتشر می‌شد. او با مؤسسه تحقیق در اسلام معاصر در هلند همکاری داشت و در دانشگاه آمستردام، فلسفه سیاست در اسلام را تدریس کرد.

#### پشت پرده حضور سروش در هلند

سال 2004 «جایزه اراسموس» که بنیانگذار کلوب سری «بیلدبرگ» برنده آن را برمی‌گزید، به «عبدالکریم سروش» تعلق گرفت تا کوشش‌های او برای ترویج «تئوری ماسونی علم» در جامعه دانشگاهی ایران ستوده شود. 4 سال پیش در آبان 1383، هنگامی که «عبدالکریم سروش» برلین را به مقصد آمستردام ترک کرد تا با حضور در قصر پادشاهی هلند، جایزه «اراسموس» را از دست خاندان سلطنتی پرنس «برنهارد» بگیرد.

www.ranker.com/list/erasmus-prize-winners/reference

# Ranker

Signup | Login | Create A List | Home | Vote Lists | Recent | Film | People | TV | Sports

home > people > award winners > directory of all award winners

## Erasmus Prize Winners List

1,526 views | 52 items

List of Erasmus Prize winners from every year the award has been given out. of popularity, but can be sorted by any column. People who won the Erasmus Prize winner that has a picture associated with their name online. Y

VIEW: INFO SLIDESHOW BLOG MORE OPTIONS Show: 25 100

Order	Name	Award
1	 Abdolkarim Soroush	Erasmus Prize
2	 Adam Michnik	Erasmus Prize

با این حال مقالات وی و مصاحبه‌هایش به راحتی در نشریات داخل کشور منتشر می‌شد.

او با موسسه تحقیق درباره اسلامی معاصر در هلند که مرکز مورد تایید اسرائیل است همکاری داشت و در دانشگاه آمستردام، فلسفه سیاست در اسلام را تدریس می‌کرد.

سپس به آمریکا رفت و در دانشگاه کلمبیا به فعالیت تحقیقاتی پرداخت و بعد از آن برای تدریس به دانشگاه جرج تاون در واشنگتن رفت. وی از سال 1378 به تدریس در دانشگاه‌هایی مانند هاروارد و پرینستون مشغول بوده است. در سال 2009، مجله سیاست خارجی آمریکا (فارین پالیسی) وی را در میان ده روشنفکر برتر مورد تایید غرب قرار داد.



بعد از روی کار آمدن دولت خاتمی، عبدالکریم سروش در قامت یک سیاست‌پیشه در انتخابات ریاست جمهوری نهم ابتدا از معین حمایت کرده بود، سپس اعلام نمود که از هاشمی رفسنجانی حمایت میکند و بدین ترتیب مستقیماً وارد عرصه سیاست عمومی کشور شد. در جریان انتخابات سال 1388 نیز وی جانب کروی را گرفت و در جریان فتنه پس از انتخابات، در حمایت از فتنه‌گران تا آنجا پیش رفت که حتی مبانی مسلمانی را هم نفی کرد.

کسانی که در سال‌های اخیر از نزدیک با وی سروش داشته‌اند، از خصلت‌های شخصیتی او، علاوه بر هیزی و زن‌بارگی، تکبر آزاردهنده و یکدندگی و خودمحوری‌اش را برجسته دیده‌اند.



### فربا داود مهاجرانی در کنار فرج دباغ

همچنین براساس گفته‌های افراد مختلفی که با سروش مراوده داشته‌اند؛ او به ظاهر صبور است ولی به وقتش، هتاک و بی‌ادب است. اگر چه در کلاس درس و سالن سخنرانی، فرهیخته و مخالف خشونت نمایش می‌دهد اما در برخوردهای خصوصی، ارتباط شخصی و خانوادگی، گفت و گو با اندیشمندان و ... به شدت خودنمایی می‌کند و باهتاک و خشونت، کار خود را به پیش می‌برد و کسی را قبول ندارد.

خسیس بودن در مسائل مالی یکی از ویژگی‌های دیگر سروش است و در پرداخت حقوق دیگران، هزینه کردن در امور مالی و... خسیس است.

ریشه برخی گرفتاری‌ها و اختلافات خانوادگی و اختلاف وی با دوستان و آشنایان، همین خصیصه ذاتی اوست که باعث شده با همسر اول خود دچار مشکل شود و در ارتباط با دیگران نیز با مشکل مواجه شود.

بسیاری معتقدند که ریشه طلاق وی با همسر اول، در خودخواهی، تکبر و خسیس بودن اوست.

دوستان و آشنایان وی بارها مطرح کرده‌اند که وی دنیاپرست و اهل مال دنیاست و بارها شاهد بوده‌اند که بر سر حقوق و مزایا و مسائل مالی، دعوا می‌کرده است.

دوستان وی بارها شنیده‌اند که وی با گلایه از همسر خود اعلام کرده که همسر من اهل تجمل‌گرایی و ولخرجی است.

یکی از نمونه‌های خسیس بودن سروش، مربوط به زمانی است که پسر او ازدواج می‌کند. وقتی به سروش می‌گویند که هدیه عروسی را باید چگونه تهیه کنیم؟ سروش پاسخ می‌دهد که آن 5 سکه طلا که هنگام عقد به پسر دادیم پس بگیریم و روز عروسی دوباره به او برگردانید!

جالب این است که وی حتی حاضر نشده که مهریه همسر اول را به طور کامل پرداخت کند و تلاش می‌کرده که به جای 100 هزار تومان، 90 هزار تومان پرداخت کند اما دوستان وی پافشاری کردند که باید مهریه را کامل پرداخت کنید.



## مراسم عروسی پسر سروش

درباره گرایش‌های اعتقادی، برخی سروش را به وهابیت نزدیک میدانند و برخی به بهائیت و گروهی او را به مرام‌ها و مسلک‌های دیگر نسبت می‌دهند، اما بسیاری بر این عقیده‌اند که سروش از تشیع خارج شده و حتی با اسلام هم مشکلات شدیدی پیدا کرده است. ( شصت‌سالگی عبدالکریم سروش: فیلسوف الهی (دوران گذار / بی. بی. سی. فارسی - 5 / 12 / 2005)

بعد از انتخابات ریاست جمهوری در خرداد 88، وی که از کروی حمایت میکرد همراه و هماهنگ با فتنه گران شروع به هتاکی نسبت به رهبر انقلاب و مسئولین ارشد نظام کرد و کلیت جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی را زیر سؤال برده و نفی کرد.



وی سپس به عنوان یکی از اعضای اتاق فکر جنبش راه سبز ( جرس) به فعالیت هایش در جهت تجمیع توان مخالفان و معاندان جمهوری اسلامی ادامه داد و به طرح روش‌ها و ارائه مضمون‌های لازم برای هجمه رسانه‌ای و فکری به جمهوری اسلامی و اسلام و انقلاب پرداخت.



وی سال‌هاست که در آمریکا زندگی میکند و گفته شده وی که در مجامع رسمی و تریبونهای تبلیغاتی به دفاع از رویکرد غرب نسبت به زن مبادرت میکند، در جریان طلاق دادن همسر اولش رفتاری زننده و ناجوانمردانه داشته است. با این حال، او خود را فیلسوف اخلاق و متأله و متفکر تلقی میکند.

ظرف دو سال اخیر در آمریکا دستکم سروش با یک زن دیگر که رسماً به مبانی اسلام جسارت و توهین کرده بود را بطن علنی شبه‌همسری برقرار کرده است

## تألیفات

سروش علاوه بر مقالات متعدد که برخی بعداً به صورت کتاب هم منتشر شدند، تألیفاتی به این شرح دارد که به رغم ادعاهای او و همفکرانش مبنی بر نبود آزادی بیان و عقیده، به راحتی بارها در

داخل کشور منتشر شده‌اند:

تفسیر دفتر دوم مثنوی معنوی

آیین شهریاری و دینداری

اخلاق خدایان

ادب قدرت، ادب عدالت

از شریعتی

اندر باب اجتهاد؛ درباره کارآمدی فقه اسلامی در دنیای امروز

( همراه حسینعلی منتظری و مجتهد شبستری )

اوصاف پارسایان

ایدئولوژی شیطانی

بسط تجربه نبوی

تضاد دیالکتیکی

تفرج صنع

حکمت و معیشت

درسهایی در فلسفه علمالاجتماع

رازدانی و روشنفکری و دینداری

رسول آفتاب (قرائت گزیده غزلیات شمس)

سروش قونیه (قرائت لب لباب مثنوی)

سنت و سکولاریسم (همراه مجتهد شبستری، مصطفی ملکیان ،

محسن کدیور)

سیاستنامه

صراطهای مستقیم

علم چیست، فلسفه چیست؟

فربهتر از ایدئولوژی

قبضو بسط تنوریک شریعت

قصه ارباب معرفت

قمار عاشقانه

ما در کدامین جهان زندگی میکنیم؟

مثنوی معنوی ( تصحیح )

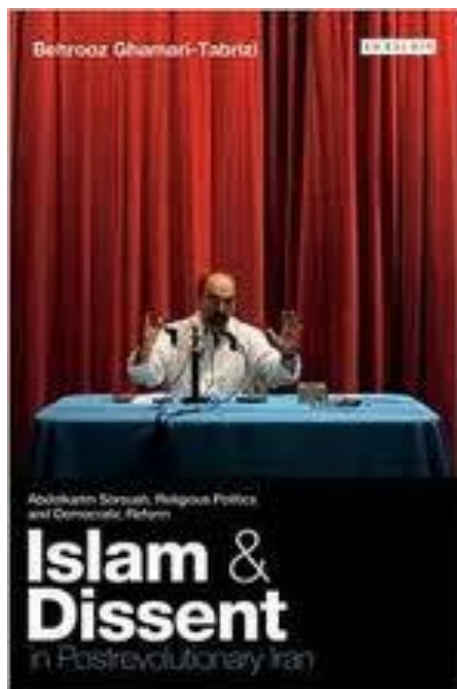
مدارا و مدیریت

نهاد ناآرام جهان.

دیدگاهها و مواضع

دین

دیدگاههای عبدالکریم سروش، شامل اندیشه‌ها و باورهای او در مورد موضوعات دینی و فلسفی و سیاسی است. عبدالکریم سروش پلورالیست ( تکثرگرا ) است و همواره کوشیده با ارائه و قرائتی جدید از اسلام و منطبق با رویکردهای دنیای « تأویل » غرب آن را بر خواسته‌های انسان امروز منطبق کند. این تأویل، به‌ویژه و به صراحت در مقابل اسلام اصیل قرار می‌گیرد که او آن را بنیادگرایانه توصیف میکند.



ورود سروش به پلورالیسم دینی متأثر از آموزه‌های عرفانی بود. وی تحت تأثیر مولانا و ابن عربی قرار داشت، اما مسیری که او رفت به نفی ارکانی از اعتقادات دینی و عرفانی انجامید که خود گویای ناسازگاری تفکر و اندیشه معنویت‌گرای شرقی است با تفکر دنیا محور غربی. صورت‌بندی وی از پلورالیسم دینی مبتنی بر دو رویکرد است: در رویکرد اول، دینداری را به سه سنخ تقسیم میکند: دینداری معیشت‌اندیش، دینداری حقیقت‌اندیش، دینداری تجربت‌اندیش. وی دینداری معیشت‌اندیش را دینداری عموم دینداران میدانند و می‌گوید آنها دین را دوست دارند، چرا که دی هم دنیا و هم آخرت آن‌ها را آباد میکند. وی دغدغه اصلی در این دیندار ی را میدانند و معتقد است در این نوع دینداران، دین « سود و منفعت » مانند ملیت است و همان طور که کسی بلژیکی یا هلندی زاده میشود، مسلمان یا مسیحی به دنیا می‌آید و همان طور که کسی گرایش به تغییر ملیت خود ندارد، تمایلی هم به تغییر دینش ندارد! ( صورتی بر بی‌صورتی؛ گفتگوی جان هیک و عبدالکریم سروش / وبگاه عبدالکریم سروش)



سروش نوع دیگر دینداری را دینداری معرفت اندیشانه دینداری متکلمانه نامیده است و دغدغه اصلی در این دینداری را صدق و کذب میدانند. او معتقد است دین در اینجا به مثابه حقیقت در نظر گرفته میشود. در این نوع دینداری تحقیقی، صدق و کذب دغدغه اصلی است و هم بین دغدغه و محوریت داشتن تعقل، راه را بر پلورالیسم دینی هموار میکند. به اعتقاد وی، متکلمان و فیلسوفان ایران پلورالیست بودند، به این معنا که به استقبال ایده‌های جدید از منابع معرفتی مختلف میرفتند و دغدغه سازگاری آنها را با هم داشتند. وی غزالی را به عنوان دیندار معرفت‌اندیش می‌شناسد که با شک و تردید به سراغ هرآموزه‌ای میرفت و شکاکیت بخشی از بازی عقلانی است ( صورتی بر بی‌صورتی؛ گفتگوی جان هیک و عبدالکریم سروش / وبگاه عبدالکریم سروش)

نوع سوم دین‌ورزی، که در همه ادیان از جمله مسیحیت هم هست، دین‌ورزی تجربت‌اندیشانه یا عارفانه یا پیامبرانه است. او می‌گوید در این دینداری، پیروان که همان عارفان هستند در اذواق و تجارب باطنی با پیامبر شریک میشوند. آنان دین‌ورزی خود را از حقوق و فقه شروع نمی‌کنند. آنان با تجارب باطنی آغاز می‌کنند و

حول این تجارب، لایه‌ای از فقه و اخلاق می‌تند، در حالی که دینداران معیشت‌اندیش، دین‌ورزی خود را از قشر و لایه بیرونی دین آغاز می‌کنند. وی دینداری تجربت‌اندیش را به معنای دقیق کلمه، مستعد پلورالیسم میداند ( صورتی بر بیصورتی؛ گفتگوی جان‌ه یک و عبدالکریم سروش / وبگاه عبدالکریم سروش)

بدین ترتیب مشهود است که تلاش وی برای تعریف و تحدید و تشخیص دینداری، آمیزهای از روایات دینی و تفکرات غربی است که ماهرانه در هم آمیخته شده‌اند تا ملقمه جدیدی متناسب به هیچ از دو منبع نباشد و بتوان بر آن رویکردها و مدعیات بعدی را سوار کرد. در این رابطه می‌توان یادآور شد که این سه دین‌ورزی را نمی‌توان نوع یا گونه نامید، بلکه این‌ها سطح هستند، یعنی هر فرد از ابتدا به صورت عمیق دیندار نیست و به تدریج و با کسب معرفت به سطوح پیشرفته و عمیق دینداری وارد میشود؛ درست مانند خود دین که در مراحل مختلف حیات بشر به صورت تکاملی به وی عرضه شده و در نهایت در کاملترین سطح به عنوان اسلام در اختیار انسان نهاده شده است. همچنین وی بر ضرورت تقویت جنبه اخلاقی دین در برابر جنبه فقهی آن تأکید دارد: من به یک دین اخلاقی قائم و معتقدم که مهمترین کالایی که از مغازه دین می‌توان خرید، کالای اخلاق است.

این در حالی است که او معتقد به نسبت اخلاق است. جمع این دو اظهار و باور آن است که محتوای دین باید نسبی باشد و بتوان آن را در زمان‌ها و مکان‌های مختلف توسط افراد مختلف تأویل و تفسیر کرد. چنین وضعیتی برای دین یعنی نابودی دیانت. این موضوعی است که سروش در گفتگویی این گونه مطرح کرده است:

" این سرآغازی شد برای کثیری از اندیشه‌ها و احکام دیگری که در باب تفسیر آوردن و نوعی هرمنوتیکس اپیستمولوژیک و سوسیولوژیک عرضه کردم و نشان دادم که دین تفسیرهای مختلف بر میدارد و قرائتهای بسیار از آن میتوان ارائه کرد. به این ترتیب کوشیدم که رابطه دین را با علوم بشری از طریق معرفت دینی مشخص کنم. ( علوم انسانی ، خونین ترین شهید پس از انقلاب بوده است وبگاه سروش ( 1388 / 10 / 27 ))



## وحی و قرآن

سروش مدعی است تمام معرفت‌های بشری و استنباط‌های انسانی از دین، تاریخی است و در نتیجه در معرض خطا ( کلام محمد / وبگاه رادیو زمانه) او در یک مصاحبه گفت قرآن نه تنها محصول شرایط تاریخی خاصی است که در بستر آن شکل گرفته، بلکه برآمده از « ذهن پیامبر اسلام » و تمام محدودیت‌های بشری اوست: وحی الهام است. این همان تجربهای است که شاعران و عارفان دارند؛ هر چند پیامبر این را در سطح بالاتری تجربه می‌کنند. در روزگار مدرن، ما وحی را با استفاده از استعاره شعر می‌فهمیم. چنانکه یکی از فیلسوفان مسلمان گفته است: وحی بالاترین درجه شعر است.

او در پدیداری قرآن، نقش پیامبر اسلام را محوری میداند. سروش معتقد است پیامبر درست مانند یک شاعر احساس می‌کند که نیرویی بیرونی او را در اختیار گرفته است اما در واقع شخص پیامبر همه چیز است، آفریننده و تولیدکننده.

وی گفته است این « نفس پیامبر » از نفس پیامبر می‌آید و نفس هر فردی الهی است. اما پیامبر با سایر اشخاص فرق دارد، از آن رو که او از الهی بودن این نفس آگاه شده است. او این وضع بالقوه را به فعلیت رسانده است. نفس او با خدا یکی شده است. او معتقد است این اتحاد معنوی با خدا به معنای خدا شدن پیامبر نیست و این اتحادی است. این اتحاد به « قد و قامت خود پیامبر » است که محدود به اندازه بشریت است، نه به اندازه خدا.

وی گفته است مولوی، شاعر و عارف، این تناقض‌نما را با ابیاتی به این مضمون بیان کرده است "اتحاد پیامبر با خدا، همچون ریختن بحر در کوزه" است. ("سروش و جنجال آخرینش / پایگاه خبری آفتاب")

وی در بیان معنای وحی گفته است: پیامبر به نحوی دیگر نیز آفریننده وحی است. آنچه او از خدا دریافت می‌کند، مضمون وحی است. اما این مضمون را نمیتوان به همان شکل به مردم عرضه کرد، چون بالاتر از فهم آنها و حتی ورای کلمات است. این وحی بی‌صورت است و وظیفه شخص پیامبر این است که به این مضمون بی‌صورت، صورتی ببخشد تا آن را در دسترس همگان قرار دهد. پیامبر، باز هم مانند یک شاعر، این الهام را به زبانی که خود میداند، و به سبکی که خود به آن اشراف دارد، و با تصاویر و دانشی که خود در اختیار دارد، منتقل می‌کند. همچنین معتقد است آنچه قرآن درباره وقایع تاریخی، سایر ادیان و سایر موضوعات علمی زمینی می‌گوید، لزوماً نمیتواند درست باشد (سروش و جنجال آخرینش / پایگاه خبری آفتاب).





او مروج نگاه عینکی ( به تعبیر خودش) در شناخت است ، بدین معنی که همه ما از پس عینک‌های رنگی خودمان به عالم نگاه می‌کنیم و به همین دلیل این تصاویر رنگ عینک‌های ما را هم دارد. سروش می‌گوید آنچه از احکام شریعت وجود دارد فهم ما از احکام شریعت است . ( پارادوکس شریعتی - سروش / وبگاه عبدالکریم سروش)

این دیدگاه‌ها به طور کاملاً آشکار مبتنی بر نسبی‌گرایی است. در واقع وی هر چیزی را نسبی و غیرمطلق در نظر می‌گیرد، زیرا درک و فهم بشر از هر چیز متغیر است. عوارض این نسبی‌گرایی را میتوانیم در جاهای دیگر در اظهارات و مواضع او ببینیم و البته این دیدگاه نسبی‌گرا تناقض‌های جدی دارد که فهم و پذیرش مدعیات نسبی‌گرایان را به شدت مختل میکند.

### شرک مخفی در اظهارات و باورها

برخی دیدگاه‌ها و اظهارات سروش بوی شرک می‌دهد. بنابر آیات قرآن کریم و روایات و تفاسیر و آموزه‌های اسلامی، صفات حضرت حق یا ثبوتیه است یا سلبیه. از جمله صفات ثبوتیه حضرت حق فعال مایشاء و قادر مطلق و جبار و رحمن و رحیم خدا خود را در مقام « و... است. اما سروش معتقد است پاسخگویی قرار میدهد و مردم حق دارند او را مورد پرسش قرار دهند و از او بازخواست کنند سنت اسلامی ما با دو خدا مواجهیم یکی خدایی که پاسخگوست و دیگری خدایی که قاهر است و ورای پاسخگویی است و امروزه در جهان اسلام، این خدای دوم یعنی خدای قاهر و غیر پاسخگوست که پرستیده میشود.

این نوعی ثنویت است که سروش در قالب عبارات دوپهلوی پیچیده و مطرح می‌کند. او می‌گوید ما می‌توانستیم خدای دیگری را بپرستیم. می‌توانستیم تصور و تلقی دیگری از خدا را داشته باشیم. ( گفتگوی جان هیک و عبدالکریم سروش / وبگاه عبدالکریم سروش).



شهید مطهری در کتاب جهان بینی توحیدی پس از شرح صفات خدای متعال، به توضیح درجات توحید و سپس مراتب شرک میپردازد. نظریه سروش در باب خداوند که در بالا به آن اشاره شد هم با تعریف شرک ذاتی سازگار است و هم با تعریف شرک صفاتی.

همچنین سروش با افرادی رفت و آمد می کند که همگی آنها از سرآمدان بی دینی در دنیا و حتی جهان اسلام شناخته می شوند. از جمله این افراد نصر حامد ابوزید، متفکر مصری از دوستان و همفکران سروش است که به خاطر نظریه های ضد دینی و اهانت به قرآن کریم توسط مفتی های مصر به ارتداد محکوم شد و مانند دوست خود فرج دباغ، او هم به هلند رفت.



## اخلاق

اعتقاد سروش به اخلاق بر اساس نسبیت است. سروش در مصاحبهای خواستار جایگزینی فقه با اخلاق شده است. او در کتاب «اخلاق خدایان»، اخلاق را به دو دسته تقسیم کرده و با قرار دادن بسیاری از اصول اخلاقی در گروه اخلاقیات نسبی که در هر مکان و هر دوره‌های متغیرند مینویسد: اخلاق ثابت که در طول تاریخ ثابت است و زندگی بشر در راه تحقق چن ین ارزش‌هایی معنی مییابد و در ذات خود ارزشمند است. تعداد این ارزش‌ها بسیار محدود است. آزادی، عدالت و کمال‌طلبی نمونه این دست‌هاست. اخلاق نسبی که همواره نسبت به زمان متغیر است و در خدمت اخلاق ثابت ارزش مییابد و در ذات خود ارزش محسوب نمیشود. این اخلاق

در ادیان نیازمند ترجمه فرهنگی است و عرفی و قراردادی است. بیشتر اصول اخلاقی از این دسته است. دروغ و حجاب مشهودترین نمونه های این اصول اخلاقی است که نسبی می باشند.

سروش معتقد است که اخلاق را باید در صدر نشانند ، آنگاه پرداختن به بحث در باب دین اخلاقی و سیاست اخلاقی از جمله مسائلی است که در اولویت اول قرار میگیرد. وی با خلط مبحث و قرار دادن حق در برابر ولایت فقیه به قصد نفی ولایت فقیه، مدعی میشود که حقمداری باید در صدر مواد قانون اساسی نوشته شود، یعنی همان جایگاهی را که ولایت فقیه در قانون اساسی کنونی ما دارد باید به حقمداری داد و هرچه که با این اصل مخالف است از حیز انتفاع ساقط و غیرقابل پیروی است. (« تفسیر سبز » از اسلام با خرافه‌زدایی و استبدادزدایی / جرس - 13 اسفند 1388 )



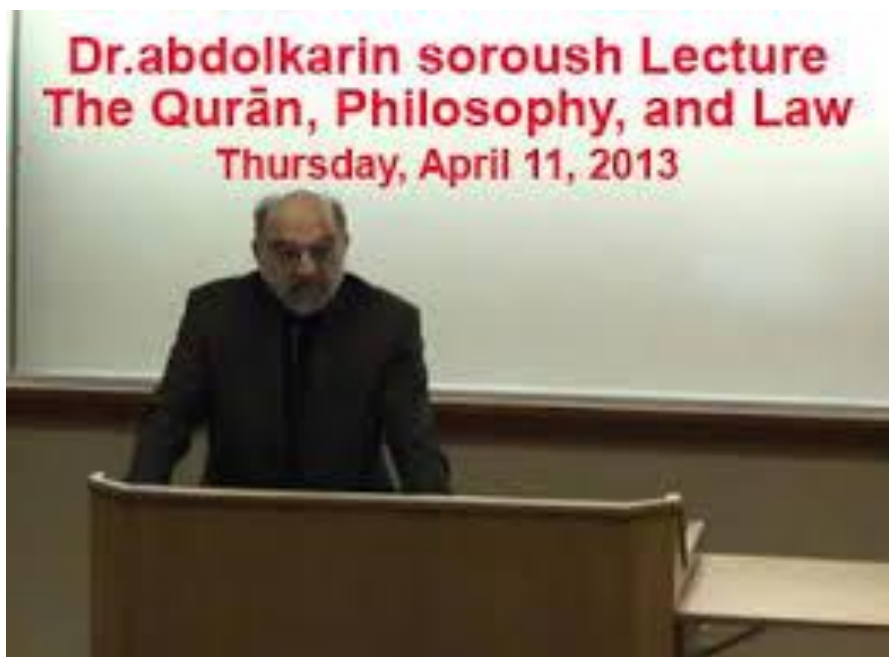
او ضمن تحسین دستاوردهای غرب در حوزه مدرنیسم، با این پیشفرض که مسلمانان با مفهوم حق بیگانه‌اند، توضیح می‌دهد که در میان آثار اندیشمندان بزرگ مسلمان از جمله ایرانی که اثری از تأکید بر حق و آزادی به معنای امروزی آن نیست چرا که مسئله انسان سنتی این‌ها نبود و اعلامیه جهانی حقوق بشر فایده‌ای بود که از پدیدار شدن حق‌مداری در انسان دوران مدرن حاصل آمد. (سخنرانی دکتر سروش در لندن با عنوان ناکامی تاریخی مسلمانان؟- بی‌بی‌سی فارسی)



بسیاری از رفتارهای سروش با همین اعتقاد وی به نسبت اخلاق قابل توجیه است، از جمله مواردی که در مورد شخصیت و منش فردی او نقل شده است. نزدیکان وی به تندمزاجی، هیزی، دروغ‌گویی، هتاکی، غرور و حسادت به عنوان ویژگی‌های شخصیتی وی که نمود بارز و آشکاری در رفتار و مواضعش دارد اشاره کرده‌اند و حتی از قول همسر وی گفته‌اند که او اخیراً گاهی نماز هم نمی‌خوانده است. ( نظریه‌پرداز مدعی، چرا به پاسخ انتقادات و مناظره بی‌توجه است! / بولتنیوز - 17 بهمن 1390)

هتاک‌های وی به مسئولین نظام جمهوری اسلامی و به ویژه رهبر معظم انقلاب اسلامی ناشی از نسبی‌گرایی وی در اخلاق است که در این وضعیت خود را برای فحاشی و هتاک‌های مجاز می‌شمارد. وی در هنگامی که یکی

از بستگانش به جرم همراهی با فتنه‌گران برای مدت کوتاهی بازداشت و سپس آزاد شد ، در نامه‌ای ضمن فحاشی به مسئولین نظام، حتی اسلام را هم نفی کرد.



### پروتستانتیسم اسلامی و تز اسلام منهای روحانیت

عبدالکریم سروش خود را کامل کننده مشی شریعتی در پروتستانتیسم اسلامی میدانند. پروتستانتیسم در مسیحیت در واقع اصلاح مسیحیت بود بعد از قرون وسطا. طیف موسوم به روشنفکران دینی معتقدند اسلام اکنون در موقعیتی است که مسیحیت در چند قرن قبل قرار داشت و لازم است آن را مورد نقد و جرح و تعدیل قرار داد تا با وضعیت مدرن و حتی پسامدرن جهان غرب انطباق یابد. به همین دلیل این طیف به نقد و در حقیقت تخریب مبانی اسلام اصیل بر اساس سه معیار مبادرت کرده‌اند. معیار اول آنها سکولاریسم است که به معنای عرفی کردن دین و در حقیقت فروکاهیدن دین به امری انسانی و سلب ماهیت فرابشری بودن آن است. با همه تلاشی که این طیف و به ویژه عبدالکریم سروش میکنند تا ضدیت سکولاریسم با دینداری را بپوشانند، اما تردیدی نمی‌توان داشت که عرفی کردن دین، زمینه‌ساز کنار گذاشتن دین از عرصه‌های فردی و اجتماعی است. یعنی سکولاریسم در نهایت به دنبال حذف دین از عرصه‌های حیات انسانی است. معیار دوم روشنفکران دینی،

لیبرالیسم است که بر اساس آن حدود شرعی و محرمات دینی مخدوش و مضمحل میشوند و انسان خود را مجاز به هر عملی میبیند. در همین راستاست که کسانی مانند اکبر گنجی و آرش نراقی، از شاگردان و مریدان سروش، بر اساس آموخته‌های خود از وی کوشیده‌اند حدود شرعی را بخصوص در رابطه با مسائل جنسی و پوششی بشکنند. چنان که از یک سو حجاب را نفی کرده و استدلال میکنند که در این زمینه هیچ دستور و قانونی در اسلام تصریح نشده و هر کس مجاز است هر جور می‌خواهد لباس بپوشد. یا در زمینه مسائل جنسی، ضمن قانونی و روا برشمردن فحشا، همجنس‌بازی را هم مباح میدانند.



معیار سوم، حقوق بشر غربی است. این معیار دستاویز روشنفکران دینی برای حمله و هجمه به بسیاری از مبانی عقیدتی و به ویژه نظام جمهوری اسلامی است. آنها تا آنجا پیش رفته‌اند که می‌گویند باید قوانین و حدود اسلامی بر حقوق بشر غربی منطبق شود. این معیار سوم کاملاً جنبه سیاسی دارد و روشن است که برای به چالش کشیدن نظام جمهوری اسلامی به عنوان تنها حکومت دینی موجود در جهان مورد توجه و استناد و استفاده قرار می‌گیرد تا هرگونه گرایش در جهان به سمت تشکیل حکومت دینی مشابه جمهوری اسلامی را تضعیف نماید. به هر روی، پروتستانیزم اسلامی بستر و مجمعه‌ای شامل سه معیار مذکور است و سروش خود

را مارتین لوتر اسلام می‌شمارد. وی از این منظر به تحسین شریعتی می‌پردازد که او تز اسلام منهای روحانیت را مطرح کرد و گام مهمی در راستای تطبیق اسلام بامعیارهای غربی برداشت، زیرا روحانیت هیچ گاه راضی به تقلیل اسلام به دینی غریب‌سند نمی‌شود.



سروش اسلام را دینی سکولار توصیف کرده و درباره نقش روحانیت در اسلام گفته است: هیچکس نمیتواند در اسلام به نام روحانیت بین مردم و خدا واسطه باشد و کسی به اسم روحانی نمیتواند به عنوان شرط صحت عمل انسان (مسلمان) باشد. وی معتقد است: از نظر تاریخی کلمه روحانیت در اسلام باشد وجود نداشته و قرآن برترین کسان را نزد خدا باتقواترین آنان میدانند نه آنکه هر کس روحانیتر، عالمتر و یا آگاهتر باشد یا به خدا نزدیکتر. (اسلام نیازی به صنف روحانی ندارد/بی‌بی‌سی فارسی 1 اسفند 1388).

این دیدگاه البته دچار مشکل است، زیرا در قرآن ذکر شده کسانی که آگاهند با آنان که ناآگاهند یکسان نیستند و از سوی دیگر روحانی بودن، چنان که سروش فرض کرده، بر اساس ملبس بودن به لباسی خاص نیست بلکه مشروط به آگاهی از دین و متخلق بودن به اخلاق اسلامی است که جمع این دو، تقوا گفته میشود. در این



مورد هم وی به راحتی مسائل و مباحث را با هم مخلوط و برای آنکه نظر خود را اثبات کند حتی آیات قرآن را نادیده میگیرد یا از میان آنها گزینش میکند. او این نکته مهم را به عمد فراموش میکند که اساساً وظیفه روحانیت در اسلام واسطه‌گری بین بنده و خدا نیست، بلکه تربیت و هدایت مردم است به جایگاهی که دین برای انسان در نظر گرفته است. واسطه‌گری که سرورش به روحانیت نسبت می‌دهد در کلیسا و مسیحیت قرون وسطا وجود داشته و دارد و وی باز هم برای نشان دادن موقعیت مارتین لوتری خود، اسلام و مسیحیت را یکی فرض کرده است!

وی از سوی دیگر بر این امر تأکید می‌کند که روحانیت در اسلام زائد است و نبودنش اخلاقی در امور ایجاد نمی‌کند. او تلویحاً باز هم مارکسیسم را تجلیل می‌کند و صریحاً آن را همچون یک دین بر می‌شمرد. وی ضمن مقایسه ادیان الهی و ایدئولوژی‌های غیر دینی، مارکسیسم را مشهورترین ایدئولوژی غیردینی عصر معاصر میدانند که در عین شباهت‌های بسیار با ادیان الهی، در یک نقطه از آنها جدا می‌شود و آن وجود نداشتن قشری به عنوان روحانی است! به اعتقاد سرورش وجود روحانیان در دین اسلام به هیچ وجه واجب نیست و نبودن آنها نقصانی در اعمال و زندگی مسلمانان نظیر ازدواج و حج به وجود نمی‌آورد.

# روحانیت شیعه در چشم انداز تحولات ایران



زمان: یکشنبه ۱۰ مهر  
ساعت: ۱۰ صبح تا ۷ شب



برگزار کنندگان: جمعیت روحانیون سنتی ایران معاصر (ارسام) - انجمن دانشجویان دموکراتیسی خواه دانشگاه جورج واشنگتن  
Address: George Washington University, Elliot School building, Room # 113 - 1957 E Street, NW, Washington, DC

نیاز مردم به آموزش در فرایض و آداب مذهبی سبب پر و بال گرفتن روحانیت و تشکیل صنفی در میان آنها بوده است و تا زمانی که روحانیون چنین کارکردی دارند در اجتماع برقرار خواهند ماند. ارتزاق روحانیت از راه دین، فوق نقد دانستن نهاد روحانیت، خلاصه شدن در فقه‌ورزی، آمیختگی با قدرت، توهم برگزیده شدن از سوی خدا، برتری نسبت به مردم، محدود کردن علم و معرفت به دین و فقاها و تکفیر و نفرین منتقدان آفات دامنگیر نهاد روحانیت در ایران است که گفت و گو با آنها را غیرممکن کرده است. (سخنرانی سروش در کنفرانس روحانیت شیعه در چشمانداز آینده تحولات ایران - 09/1390 / واشنگتن / جرس - 05 - )

گفته می‌شود ناراحتی شدید سروش از این است که در محافل و مراکز و حوزه‌های علمی و دینی تشیع (در ایران و عراق...) فاقد جایگاه دانسته شده و هیچگاه جدی گرفته نشد و همین امر او را از حوزه‌های اسلامی و روحانیت عصبانی کرده است.



### پسر کو ندارد نشان از پدر

سروش دباغ فرزند حاج حسین فرج دباغ است. آنچه که "عبدالکریم سروش" یا همان "حسین حاج فرج دباغ" طی سه دهه بعد از انقلاب برای ارایه نظریات التقاطی و منافی با دین مبین اسلام مطرح و ترویج کرد گویی اینک پسر وی سروش دباغ آن را پی می‌گیرد.

به نظر می‌رسد، عبدالکریم سروش، انحطاط اخلاقی و گزافه‌گویی‌های خود را به پسرش نیز منتقل کرده و سروش دباغ به آینه‌ای تمام عیار از پدر خود تبدیل شده است. همان‌طور که عبدالکریم سروش در مقالات و سخنرانی‌های خود، مواضعی ضد دینی و ضد اخلاقی را مطرح می‌کند، پسر وی نیز به تبعیت از پدر همین مواضع را دنبال کرده و به دنبال پدر به ورطه فساد و بی‌اخلاقی سوق داده می‌شود.



سروش دباغ، بارها در مقالات خود بدون اینکه دلیل و مدرکی منطقی ارائه کند، به اصول دین مبین اسلام حمله کرده و به اهانت پرداخته است.

"سروش دباغ"، که با مغالطه‌های خود، همواره احکام اسلامی را زیر سوال برده و همانند پدر خود به ترویج بی‌دینی و بی‌اخلاقی مشغول است، در اقدامی سراسر دروغ و تهمت به قرآن کریم، حجاب اسلامی را زیر سوال برده و احکام شرعی اسلام را مورد تمسخر قرار می‌دهد.

"سروش دباغ"، در مقاله‌های ضد دینی خود با استناد به نظریات افرادی مانند: محسن کدیور، احمد قایل، عبدالکریم سروش، عبدالعلی بازرگان امیرحسین ترکاشوند که کارنامه آنها در پروژه "دین ستیزی" بسیار برجسته و پررنگ است و با استناد به نظرات "راس" از متفکران غربی منکر حجاب اسلامی شده است.

البته به نظر می‌رسد، اظهارات سراسر هجو و بی‌پایه پسر سروش بی‌دین، تاییدی دیگر بر اخبار مختلفی مبنی بر ازدواج تشکیلاتی "عبدالکریم سروش" با "فریبا مهاجر داودی" است.

اما اظهارات نسنجیده و مغرضانه سروش دباغ، بی‌پاسخ نمانده و واکنش افراد بسیاری را در ایران به همراه داشته است. ابراهیم سجادی از آن دسته افرادی است که پاسخ روشن و علمی به ادعاهای کذب پسر فرج دباغ داده است. سجادی با استناد به آیات قرآن کریم، روایات ائمه اطهار و همچنین اصول اخلاقی اظهارات ضد دینی سروش دباغ را پاسخ داده است.

## دموکراسی

دموکراسی برای سروش اصل و مبنای ارزیابی هر چیز دیگر است. وی در مطالب خود مکرر و به صراحت این موضوع را مطرح کرده است. از سوی دیگر او معتقد است دموکراسی را نمی‌توان از منابع اسلامی همچون قرآن و احادیث استنتاج کرد. از میان دو نوع اصلی نظریه‌های مربوط به دموکراسی، یعنی دموکراسی‌های متکی به رویه‌های حقوقی و دموکراسی‌های لیبرال، سروش تئوری دوم یعنی دموکراسی‌های لیبرال را با اسلام سازگار نمی‌داند. بر این اساس دموکراسی‌های متکی به رویه‌های حقوقی می‌توانند به مثابه الگوهای احتمالی برای مدل‌های در حال توسعه دموکراسی سازگار با هنجارها و ارزش‌های اسلامی عمل نمایند. (سروش؛ عقل‌گرای مردم / وبگاه سروش)

البته وی در رفتار و باورهایش اعتقاد و پایبندی به لیبرالیسم بویژه آزادی جنسی را نشان داده است و در این صورت ناچار باید از اسلام فاصله گرفته و مبانی تغییرناپذیر آن را نادیده بگیرد. مواضع و جهتگیری‌ها و توصیفاتی که از زندگی و خصوصیات فردی او میکنند مؤید همین روند است.

گفته می‌شود حتی در آمریکا دخترها و زن‌ها از تماس و گفتگوی خصوصی و نزدیک با سروش بی‌مناکند.

## سکولاریسم

او سکولاریسم را به طور کلی به دو دسته تقسیم کرده و به تشریح آنها پرداخته است: سکولاریسم سیاسی، یعنی انسان، نهاد دین را از نهاد دولت جدا کند و حکومت نسبت به تمام فرقه‌ها و مذاهب نگاهی یکسان داشته باشد و تکثر آنها را به رسمیت بشناسد و نسبت به همه آنها بیطرف باشد. (با رفراندوم اختیارات ولی فقیه حذف شود / جرس - 1 اسفند 1388)

وی سکولاریسم سیاسی را به معنای جدا کردن حکومت از دین میداند و نه جدا کردن دین از سیاست. به گفته او، اگرچه یک معنی سکولاریسم نفی دخالت روحانیت در امور تعریف میشود، ولی این به معنی نفی دخالت دین نیست. (شصت سالگی عبدالکریم سروش: فیلسوف الهی دوران گذار / بی. بی. سی. فارسی) نوع دوم

سکولاریسم، فلسفی که معادل با بیدینی و بی‌اعتقادی به دیانت است و نوعی ماتریالیسم ( ماده‌گرایی) است. این نوع سکولاریسم با اندیشه دینی غیر قابل جمع است. ( با رفراندوم اختیارات ولی فقیه حذف شود / جرس - 1 اسفند 1388 )

سروش معتقد است:

برای اینکه دین جان سالم به در برد و ایمان مؤمنان، آزادانه و نه به تحمیل صورت گیرد، به نظر من سکولاریسم سیاسی یک امر بسیار پسندیده است اما سکولاریسم فلسفی نه، چون با دیانت قابل جمع نیست. در یک نظام مبتنی بر سکولاریسم سیاسی افرادی که به دیانت هم معتقد نیستند می‌توانند از حقوق شهروندی برخوردار باشند و آزادانه زندگی کنند و از همه مزایا و مواهبی که دیگران به حکم شهروندی برخوردار هستند، بهره‌مند شوند. ( با رفراندوم اختیارات ولی فقیه حذف شود / جرس - 1 اسفند 1388 )



وی در مصاحبه‌ای خواستار این شده که سکولاریسم به گونه‌ای نشان داده شود که مردم از آن فرار نکنند. منظور وی از این موضوع؛ چیزی نیست جر فریب افکار عمومی به قصد القای بیخطر بودن سکولاریسم:

" مسئله‌ای که به ویژه در خارج از کشور پدید آمده، این است که بسیاری از کسانی که ادعای سکولار بودن میکنند، برحسب اعتقادات هم سکولارند؛ یعنی اعتقادی به معنویت و دیانت ندارند. البته آنان مختارند که چنین

باشند، اما وقتی فقط اینها مدافع سکولاریسم میشوند، سکولاریسم بر ای جامعه ایرانی معنای وحشتناکی پیدا میکند. یعنی تصور میکنند دم زدن از سکولاریسم، مترادف است با دست کشیدن از اعتقاد و دیانت. این خطا و توهم را باید تصحیح کرد (دموکراسی از اسلام قابل استخراج نیست / روزآنلاین - 23 (اسفند 1388)

سروش گفته است در نظریه ولایت فقیه از آن جهت که فرد فقیه است، حق حکومت دارد، ولی در اندیشه سکولاریسم این باطل است و فرد فقیه هیچگونه امتیازی برای حکومت کردن ندارد. او سکولاریسم سیاسی را بیطرف بودن حکومت از نظر ایدئولوژی توصیف میکند و میگوید در جهان امروز حکومت مبتنی بر هیچ دیانت خاصی نیست و نسبت به دین بیطرف است. (سروش: جنبش سبز شکست‌ناپذیر است / جرس - 6 مرداد 1390)

او در نقدی، از تبیین جهان بر اساس آموزه‌های دینی، درباره معنای دیگری از سکولاریسم گفته است، اندیشه سکولار از مفاهیم دینی برای تبیین حوادث بیرونی استفاده نمیکند و برای: مثال با اشاره به دوران جنگ ایران و عراق گفته است: وقتی فاو فتح شد و بعد سقوط کرد در نماز جمعه آن زمان گفته شد سقوط فاو به دلیل گناهان ما بود. (سروش: جنبش سبز شکست‌ناپذیر است / جرس - 6 مرداد 1390)

سروش مدعی شده است که فلسفه اسلامی سکولار است ولی در مقابل، عرفان اسلامی از عالم سکولاریسم دور است. وی معتقد است عرفان همه جهان را زیر اسماء الهی میداند و جهان را تجلی خدا و عارفان را قهرمانان تجربه دینی معرفی میکند. او همچنین مفهوم آخرت را غیر سکولارترین عنصر دین اسلام نامیده است، زیرا تبیین آن تنها بر اساس مفاهیم دینی ممکن است.

### مهدویت سیاسی

مهدویت از مباحث کلیدی در اعتقادات دینی و به ویژه شیعی است و مبنای ولایت فقیه نیز بر این بحث قرار دارد. اهمیت این موضوع به اندازه‌های است که همه متفکران مدافع یا مخالف نظریه ولایت فقیه باید موضع خود را نسبت به آن روشن کنند. سروش نیز از این قاعده مستثنا نبوده و به این موضوع پرداخته است. سروش از منظر ارتباط دین و سیاست به مهدویت نگریسته و از آنجا که مدافع سکولاریسم سیاسی و کاملاً مخالف

تفکیک‌ناپذیری دین و سیاست است تصریح میکند که موضوع مهدویت در اسلام نباید با سیاست ارتباط داشته باشد. ( سکولاریسم سیاسی، علیه یا له دین؟ / رادیو زمانه).

رادیو زمانه در مقالاتی با عنوان ( مهدویت و دموکراسی ) (تحلیلی بر اساس اندیشه سروش) (رادیو زمانه - 27 مرداد 1388) به ترویج دیدگاه‌های سروش پرداخته است.



مطابق توضیحات ارائه‌شده، سروش با استفاده از عبارت « مهدویت سیاسی » که عبارتی غلط‌انداز و به منظور فریب مخاطبان و گمراه کردن آنان است، مدعی میشود که در طول تاریخ، مهدویت به چهار شکل خود را در سیاست نشان داده است: (1) نظریه ولایت مطلقه فقیه که با دموکراسی سازگار و قابل جمع نیست فرزند مهدویت سیاسی است. مهدویت سیاسی توجیه‌گر امتیازات ویژه فقها برای حکومت در نظریه ولایت فقیه است. مهدویت سیاسی بر اساس نظریه ولایت مطلقه فقیه، ولی فقیه را نایب حجت‌بن‌الحسن [عج] فرض میکند و همان اختیاراتی را به ولی فقیه در قدرت و تصرف در نفوس و اعراض و اموال مسلمین میدهد که امام غائب داراست. سروش در مورد نسبت میان مهدویت سیاسی و نظریه ولایت فقیه بر این باور است که بر اساس نظریه ولایت فقیه، [حضرت امام] خمینی [ره] حکومت را حق فقیهی میدانست که به نیابت از امام غائب و با برخورداری از امتیازات و اختیارات او سقف سیاست را بر ستون شریعت بزند و دست قدرت از آستین مهدویت درآورد و با



تصرف در نفوس و اعراض و اموال مسلمین ناخداوار سفینهٔ جامعه را با نسیم ولایت به ساحل هدایت برساند. این آشکارترین و نابتترین شیوه بنای سیاست بر مهدویت بود و چنان که همه میدانیم نه [حضرت امام] خمینی [ره] نظریه خود را دموکراتیک میدانست و نه دیگران چنان صفتی را درخور آن میدیدند و نه بسط و تداوم عملی آن تئوری سامانی دموکراتیک به کشور داد. و چنان که گذشت متکلمان رسمی این حکومت هم به هیچ رو شرمنده نبوده و نیستند از اینکه ناسازگاری نظری و عملی دموکراسی را با ولایت فقیه به صد زبان و برهان مدلل و مسلم سازند.

شکل دوم بروز مهدویت در سیاست، مطابق نظر سروش، در نظریه زمان صفویه قابل مشاهده است که وی آن را تحت عنوان "سلطنت به نیابت از امام زمان پادشاهان صفوی" مطرح و درباره آن میگوید "این تز در واقع نظریه سیاسی صفویان بود. این تز هم با دموکراسی آشکارا در تعارض است.

سروش در اینباره مینویسد:

اگر پیشگامان مهدویت سیاسی را در تاریخ گذشته جستجو کنیم البته با صفویان ملاقات خواهیم کرد که از ملاقات شاه اسماعیل با صاحب الامر مهدی [عج] داستانها ساخته بودند و آوازه درانداخته بودند که وی تاج و شمشیر و خنجر و کمر و رخصت خروج را از مهدی [عج] گرفته است. و حتی شاهان صفوی را منصوبان امامان به سلطنت می‌انگاشتند و دولتشان را مخلد و به ظهور قائم آل محمد متصل باز می‌نمودند. اگر این آواها امروزه آواهای آشنایی است، برای آن است که سرچشمه‌ای یکسان دارند و از حلقومی واحد برمی‌خیزند و باری فصل مشترکشان این است که بر سیاست‌ورزی مهدی‌گرایانه‌ی استوارند که با نظم انسان‌نواز مردمسالار نسبی و قرابتی ندارد.

نظریه نوع سوم مهدویت سیاسی مورد نظر سروش "نظریه بی‌عملی سیاسی حجتیه" است که مدعی می‌شود در طول تاریخ بسیاری از فقهای شیعه مدافع این نظریه بودند و قبل از انقلاب اسلامی هم این نظر توسط انجمن حجتیه تبلیغ می‌شد. سروش در توصیف این دیدگاه می‌نویسد:

شاید صحیح‌تر آن باشد که مهدویت‌گرایان حجتیه را در امر سیاست، مردمی بی‌عمل و کناره‌گیر بشماریم که با همه حکومت‌ها می‌سازند و به معاش خود می‌پردازند تا پایان زمان در رسد و مهدی موعود نقاب از چهره براندازد. نیک روشن است که در شکم این بی‌عملی سیاسی هم طفل دموکراسی پرورده نخواهد شد.

و سرانجام شکل چهارم نظریه اسلام انقلابی یا انتظار مذهب اعتراض شریعتی " است.

از دید سروش یکی دیگر از اشکال مهدویت که با دموکراسی چندان همخوانی ندارد، نظریه "انتظار مذهب اعتراض" دکتر علی شریعتی است. شریعتی در مقاله «انتظار، مذهب اعتراض» با دیدی اتوپیایی و تاریخ‌گرای معتقد به جبر تاریخ ظاهر میشود که رویکردی پراگماتیستی به انتظار و مهدویت برای تغییر وضع موجود و دستیابی به اتوپیای مورد نظر خود دارد و معتقد است که انتظار یعنی نه گفتن به آنچه هست و منتظر، معترض به وضع موجود است. از نظر شریعتی انتظار ایمان به آینده است و لازمه‌اش انکار حال.

انتظار جبر تاریخ است و بزرگترین عاملی که ستم‌دیده‌ها و استثمارشونده‌ها را نیرو و ایمان می‌بخشد. انتظار یک نوید و عامل خوشبینی تاریخی است. سروش درباره رویکرد علی شریعتی به انتظار و مهدویت مینویسد:

اما در جانب روشنفکران دینی، دکتر علی شریعتی دلیر، در استخدام نظریه مهدویت برای اهداف سیاسی از همه دلیرتر بود. وی بی‌آنکه به مبانی کلامی مهدویت بپردازد از انتظار فرج سلاحی برای اعتراض ساخت و به دست پیکارجویان مسلمان داد تا با حکومت وقت درآویزند و آن را براندازند. این شیوه ماهرانه اسلحه‌سازی ایدئولوژیک، گرچه خاصیتی انقلابی داشت و به کار پیکار می‌آمد، اما دریغ که با مردم‌سالاری و استقرار نظم دموکراتیک مهربان نبود و جز ناراضی‌تراشی بهره‌ای و میوه‌ای نمی‌داد و البته خادم خالص نظریه امت و امامت بود که نظری‌های سخت ضد دموکراتیک از کار در آمد.

چنان که آشکار است در تمام این چهار شکل ادعایی سروش درباره مهدویت و بروز سیاسی آن، بخصوص در نوع چهارم، مسئله اصلی آن است که اعتقاد و باور به مهدویت الزاماً اعتقاد به ولایت فقیه و امام را در پی دارد و به همین دلیل است که سروش برای توجیه مخالفت خود با ولایت فقیه ناچار است با موضوع مهدویت هم این گونه از در انکار در آید و برای انکار هم آرایه‌هایی بر آن سوار کند از تاریخ و شکست‌های تاریخ‌میرم مسلمان ایران.

سروش معتقد است نظریه "انتظار، مذهب، اعتراض" به نظریه "امت و امامت" علی شریعتی در سیاست منجر می‌شود، که با دموکراسی غربی کاملاً سازگار ی دارد.



به طور مشخص معیار و محک سروش در بررسی مهدویت، دموکراسی غربی است و نیز حقوق بشری که بر مبنای برداشت انسان غربی تنظیم شده است. لب کلام وی آن است که مهدویت با پلورالیسم و دموکراسی و حقوق بشر غربی تعارض ماهوی دارد و بدین جهت باید آن را نفی کرد و بدان باور نداشت و به تبع آن، نظریه ولایت فقیه نیز مطرود و مذموم خواهد بود. جالب است که شاگردان و همفکران نزدیک او، مانند اکبر گنجی و محسن کدیور و... هم کمابیش همین حرفها را بیان کرده و در مواردی بسیار صریح‌تر و هتاکانه‌تر بر اعتقاد مسلمین به مهدویت تاخته‌اند. اکبر گنجی در مقالاتی اساساً موجودیت امام قائم (عج) را نفی و انکار کرد و بابت این انکار مزد هنگفتی هم از محافل ماسونی و صهیونیستی اروپا و آمریکا دریافت نمود. سروش نیز از این گونه دستمزدهای هنگفت بی‌بهره نبوده است.

### بنیادگرایی دینی

بنیادگرایی دینی اصطلاحی است بر ساخته متفکرین ضداسلام غرب برای نشان تأکید بر انعطاف‌ناپذیری و عقب‌ماندگی مسلمانانی که خواهان بازگشت به خویشتن هستند و نمی‌خواهند با تمدن فاسد غرب همراه شوند.

البته در غرب از این اصطلاح برای گروه‌های تندرو و تروریستی مانند طالبان هم استفاده می‌شود. اما واقعیت آن است که بنیادگرایی با تندروی و تروریسم تفاوت ماهوی دارد. سروش هماهنگ با تبلیغات غیرواقعی و بیمارگونه غرب علیه اسلام اصیل، معتقد است جریان بنیادگرایی اسلامی از بعد از فوت پیامبر اسلام با ظهور خوارج آغاز شد و تا امروز هم ادامه یافته و نمیتوان آن را ریشه‌کن کرد و همواره در تاریخ بوده است. او علت این جری آن را روحیه افرادی می‌داند که ذیل اندیشه دینی به سمت فاشیسم تمایل دارند. ( با رفراندوم اختیارات ولی فقیه حذف شود / جرس - 1 اسفند 1388 )

در حالی که اساساً بنیادگرایی به معنای غربی آن ربطی به تشیع ندارد و در طول تاریخ پیروان واقعی ائمه علیهم السلام خود از قربانیان تندی و کورفکری مخالفان ولایت و امامت بوده‌اند، مودیان بنیادگرایی به مفهوم خشونت‌ورزی را به شیعیان نسبت داده ( ادامه این مسیر را گنجی با هتک حرمت حضرت امام حسین علیهما السلام رفته و آن حضرت و قیام کربلا را نماد از همان اوایل خشونت‌ورزی شیعیان شمرده است) و میگوید که خوارج در اسلام به وجود آمدند روششان خشونت‌ورزی بود.



بر سر مسائل جزئی راحت آدم می‌کشتند و شکم پاره میکردند و به دنبال یک جامعه پاک و خالص از مؤمنان بودند و هرکس که اندک زاویهای با آنها داشت حذف فیزیکی میکردند. امروز هم جریان بنیادگرایی شیعی از همان آبشخور تغذیه میکند و تنها راهش آن است که نگذاریم به قدرت برسند (با رفراندوم اختیارات ولی فقیه حذف شود / جرس - 1 اسفند 1388).

جالب اینجا است که سروش و گنجی و امثال او حاضر نیستند وهابی‌ها و سلفی‌های جنایتکار وابسته به آمریکا و سعودی و قطر را حتی به خاطر جنایاتشان در سوریه محکوم کنند، همچنانکه ریگی و گروه تکفیری او را محکوم نکردند.

در راستای حذف روحیه پایداری در شیعیان، وی همچون صهیونیست‌ها و وهابی‌ها بر آن است که باید با سرچشمه این روحیه، که به نظر اینان موجب خشونت شیعیان و دوری آنها از تساهل و تسامح دینی میشود، را خشکاند. سرچشمه هم از نظرویی قیام کربلاست. او از اینکه در مورد امام حسین علیه‌السلام و واقعه کربلا این همه تأکید میشود برآشفته و مخصوصاً موضوع (حضرت) حسین بن علی در شهادت را بی‌اهمیت می‌شمارد یک استثنا بود نه یک قاعده اما تبدیل به قاعده سلسله امامان شده است.

قبلاً به دلیل در اقلیت بودن شیعیان آنها با ید جنبه تراژیک تاریخ خودشان را برجسته میکردند. اما در جهان جدید، شاید این حاجت وجود نداشته باشد و ما وجوه دیگری از تشیع را باید رو کنیم. (انقلاب اسلامی، انقلابی بی‌تئوری بود / وبگاه عبدالکریم سروش)

### حکومت دینی

او درباره حکومت دینی گفته است شاید بتوان گفت حکومت دینی به دو دلیل نمی‌تواند بنا شود. یکی اینکه با قدرت نمیتوانید ایمان و عشق بسازید و دوم اینکه اساس حکومت دینی بر تکلیف بنا شده است، در حالی که روزگار ما روزگار حق‌مداری است. (عبدالکریم سروش در لندن، روح پوپر بر فراز تهران / بی‌بی‌سی).  
فارسی - 23 تیر 1388 )

سروش نظریه پرداز اصلی نظریه حکومت اسلامی را آیت الله محمدتقی مصباح یزدی میدانند و معتقد است مراد مصباح یزدی و همفکرانش از حکومت اسلامی همان « حکومت فقهی » و بر پا کردن جامعه دینی است .

(عبدالکریم سروش در بی.بی.سی. درباره مبانی تئوریک حکومت اسلامی) گفت/ خبرآنلاین-17 تیر 1388)



انتساب این دیدگاه به آیت الله مصباح یزدی بدان منظور است که افکار عمومی را علیه ایشان و علیه اندیشه حکومت دینی که مورد توجه اسلام بوده است برانگیزد. گو اینکه اساساً تعریف حکومت دینی آن گونه که سروش می گوید نیست و نظریه پردازی در باب چنین حکومتی هم به قصد قدرت طلبی نیست بلکه تبیین دیدگاه اسلام درباره نحوه حکومت است.

سروش در مورد تکالیف دینی معتقد است: نمی گویم که تکلیف را باید فرو نهاد و یا امری بی معنی است. اما گاهی حقوق را در سایه تکلیف معنا می کنیم گاهی تکالیف را در سایه حقوق. گاهی تقدم با تکلیف است گاهی با حقوق.

در حکومت دینی تقدم با تکلیف است. به اعتقاد او در گذشته مردم تکلیف اندیش بودند و حکومت های دینی می توانستند رضایت مردم را به دنبال داشته باشند، چون همفکر بودند، اما ولایت فقیه و حکومت دینی چون

حکومت تکلیف‌اندیش است با اندیشه جدید که حق‌مداری است در عمل تناقض پیدا میکند. او معتقد است ممکن است شما یک حکومت فاشیستی بنا کنید. اما یک حکومت دینی نمی‌توانید بنا کنید نه اینکه در تئوری نمی‌توانید فکرش را بکنید در عمل نمیتوانید آن را اجرایش کنید. به دلیل در عمل با آن در تناقض روبرو می‌شوید". البته وی توضیح نداده که چرا اجرای حکومت دینی دچار تناقض می‌شود.

سروش به صراحت مدعی شده است که اسلام در اداره امور جامعه ناتوان است و باید از تجربه دیگران در این زمینه استفاده کرد. وی این باور خود را با توهین به مسئولین نظام توأم کرده و می‌گوید: آنچه شگفتی را صد چندان میکند تزویر دیانت فروشان ماست که تجربه جهانیان را به هیچ می‌گیرند و همه چیز را در اسلام جستجو می‌کنند. (قلب و قالب مردمسالاری / وبگاه سروش - 12 آذر 1390)

در حقیقت تمام درد و ناراحتی سروش و امثال او موفقیت نظریه ولایت فقیه امام خمینی (ره) در نظام‌سازی و پیشرفت‌های جمهوری اسلامی ایران است.

### انقلاب اسلامی ایران

موضع عبدالکریم سروش نسبت به انقلاب اسلامی روندی متغیر داشته است. او زمانی، در اوایل انقلاب، آن را بسیار می‌ستود و به تشریح ابعاد مختلف آن و بی‌همتایی‌اش در جهان می‌پرداخت. اما به تدریج مسیر خود را تغییر داد و به آنجا رسید که این انقلاب را موجد دیکتاتوری دانست. این روند تغییر در اواخر دهه شصت و تقریباً همراه با تولید و انتشار مقالات قبض و بسط تئوریک شریعت آغاز شده و بعد از رحلت امام خمینی (ره) آشکارتر و تندتر نمود کرد. پس از فتنه 88 مواضع سروش نسبت به انقلاب اسلامی حادث‌تر شده و اعلام کرد که انقلاب اسلامی، "انقلابی بی‌تئوری" بود و با این انقلاب به جای « دیکتاتور ی پادشاهی " دیکتاتوری مذهبی" به پا شد. ( جنبش سبز شکست‌ناپذیر است / جرس - 6 مرداد 1390)



به اعتقاد وی "در انقلاب اسلامی ایران فقط گفته می‌شد اسلام و این معنای مبهمی بیش نداشت. چنانکه در این اسلام، نه اقتصاد تعریف‌شد روشنی وجود دارد، نه حتی فقه به رشد کافی رسیده است تا بتواند مشکلات جهان جدید را حل و دولت و جامعه را اداره کند

او با مقایسه انقلاب اسلامی با انقلاب روسیه و فرانسه گفته است:

در انقلاب روسیه، ایده اصلی، ایجاد جامعه‌ای بی‌طبقه و نهایتاً برقراری سوسیالیسم و کمونیسم بود و انقلاب فرانسه هم نتیجه ایده‌های فیلسوفانی که چند قرن قبل از انقلاب کار کرده بودند، در ایده آزادی، برابری و برادری بود. انقلاب اسلامی، انقلابی بی‌ثوری بود (وبگاه عبدالکریم سروش)

در جایی دیگر سروش مدعی می‌شود که انقلابیون مسلمان که زمام امور کشور بعد از اسقاط رژیم پهلوی را به دست گرفتن هیچ عقیده‌ای به آزادی و انتخاب نداشتند: چیزی از انقلاب نگذشته بود که همه دیدیم و دانستیم روحانیان نه به آزادی عقیده دارند نه به انتخاب. نه برای این گریبان چاک می‌کنند، نه برای آن.



هر دو را دستاورد لیبرالیسم اباحه‌گر و بی‌اخلاق می‌دانند. دانستیم آنان با تکالیف آشنا ترند تا با حقوق. دانستیم که در همه دفاتر فقه به قدر نیم فصل بل نیمبرگ به حقوق مردم اشارتی نرفته است و فارغ التحصیلان مدرسه قم و نجف به فلسفه و حقوق مدرن اهتمام و اعتنایی ندارند و ایده آل و اوتوپیای خود را در جوامع تکلیف مدار و استبدادپرور پیشامدرن طلب می‌کنند و فقط از سر اضطرار و برای زینت سیاست است که به زائده فاسده فرهنگ غرب یعنی پارلمان گردن نهاده‌اند. (قلب و قالب مردمسالاری و بگاہ سروش - 12 آذر 1390)

و به همین دلیل است که مردمسالاری دینی مبتنی بر ولایت فقیه در ایران و موفقیت‌های شگرف آن در نظام‌سازی کارآمد سیاسی، اقتصادی اجتماعی و فرهنگی سروش را تا مرز خصومت جنون‌آمیز با روحانیت کشانده است.

### ولایت فقیه و جمهوری اسلامی

موضوع «ولایت فقیه» یکی از مهمترین موضوعات در سیر تفکر سروش است. وی در آغاز پیروزی انقلاب نسبت به این اصل موضعی نگرفت ولی به تدریج و احتمالاً از اواسط این دهه نسبت به آن مسئله‌دار شد ولی به واسطه حضور و حیات امام خمینی (ره) از ابراز صریح دیدگاه خود پرهیز میکرد و از طرف دیگر به تدریج به نقد اسلام و تلاش برای عرفی کردن آن می‌گرایید. البته وی اساساً با فقه و فقیه تضاد و تخالف دارد و این گرایش تا اندازه‌ای ناشی از تأثرات وی از نحله‌های درویشی است که به دلیل سستی در تقیدات دینی، خواهان این هستند که عبادت و احکام دلبخواهی باشند! از روی همین تمایل به اجرای دلبخواهی احکام و مناسک است که سروش مدعی شده گناه کردن همیشه هم بد نیست و گاهی اصلاً گناه کردن لازم است، زیرا آدم را به خدا نزدیک میکند! سروش در انتقاداتی که به نظریه ولایت فقیه وارد کرده، گفته است:

"تئوری ولایت فقیه، عین استبداد دینی است و با این تئوری اصولاً نمی‌توان نظم دموکراتیک به وجود آورد. حتی هیچ کس نمی‌تواند در ذیل تئوری ولایت فقیه، عدالت بورزد چون همانگونه که فیلسوفان قدیمی گفته‌اند، قدرت مطلقه فساد مطلق می‌آورد. پارساترین فرد هم اگر در رأس جامعه با قدرت غیرپاسخگو قرار گیرد بعد از چند سال بسیار از عدالت فاصله خواهد گرفت. لذا تئوری ولایت فقیه آیتالله خمینی از همان آغاز یک تئوری غیراخلاقی بود (با رفراندوم اختیارات ولی فقیه حذف شود / جرس - 1 اسفند 1388)

او جمهوری اسلامی را تجربه ای تلخ دانسته و گفته استتوری ولایت فقیه، تئوری عدالت ورزانه ای نبوده و نیست ( با فراندوم اختیارات ولی فقیه حذف شود / جرس - 1 اسفند 1388 ) به گفته سروش وقتی که امام خمینی (ره) بحث ولایت فقیه را مطرح کرد. این معنایش این است « نیابت از امامان معصوم » میکرد، تکیه به مشروعیت الی و کاریزماتیک و الهی امام است که همان منتقل میشود به ولی فقیه. پس اگر به دل تئوری ولایت « معصوم فقیه وارد شوید، قصه همین است. یعنی مشروعیت در اصل از خداوند و پیامبر گرفته میشود و فره‌ای زدی که شخص در اثر اتصال با این بزرگان پیدا میکند، او را شایسته حاکمیت قرار میدهد. وی گفته است:

"ولی امر وکیل‌الرعیای نیست، ما در تاریخ ایران کریمخان زند را داشته‌ایم که خود را وکیل‌الرعیای می‌نامید اما ولی فقیه، ولی مردم است. ولایت فقیه یعنی خواجگی، یعنی سروری، این غیر از وکالت است، غیر از نیابت از مردم است. او معتقد است چنانکه باید در مفهوم ولایت فقیه در ایران صراحت به خرج داده نمی‌شود چرا که این موضوع چهره‌ای ناخوشایند نیز دارد. همچنین وی مسئله مشروعیت را یک امر بیرون از دین می‌داند نه در درون دین ( گاهی چراغ دین دود میزند / بی. بی. سی. فارسی - 1 اسفند 1388 )



سروش درباره نقش فتوا در حکومت دموکراتیک با معیارهای غربی، صریحاً می‌گوید:

" باید به سویی برویم که در آن نتوان با فتوای هیچ مفتی‌ای کسی را نصب کرد یا کسی را عزل کرد. تمام نکته همین است که در یک نظام دموکراتیک اساساً این بساط باید جمع شود. ما قانون داریم و قانون داریم و همین.. وقتی شما فتیله بعضی از این احکام را بالا بکشید چراغ دین دود می‌زند و همه خانه آتش می‌گیرد.

لذا اتفاقاً در جامعه چند فرقه‌ای ( که در آن انواع دینداران و حتی بیدی‌نان وجود دارند) باید این فتیله را پایین نگه داشت تا همگان بتوانند در این جامعه فعالیت کنند. ( گاهی چراغ دین دود میزند بی.بی.سی فارسی - 1 اسفند 1388 )

همچنین وی گفته است آدمیان نمی‌توانند مرکب قدرت را بی‌مهاری کنند. در مقابل قدرت بی‌مهاری، دو راه بیشتر وجود ندارد: اول اینکه عطای قدرت را به لقایش ببخشیم و به جایش به رستگاری فردی بیندیشیم، و دوم هم اینکه قدر این قدرت را بدانیم و برای مهارش تدابیری بیندیشیم. در این صورت است که اندیشه سیاسی، فلسفه سیاسی و علوم سیاسی پدیدار می‌شود. قدرت بیامان، به زیان همه است و نم‌یتوان رهاش کرد و تسلیمش شد.

او در باب ضرورت شکستن قدرت مجتمع بر این باور است که خطر تنها زمانی کمتر خواهد شد که قدرت مطلقه مهار شود و این مهار تنها از طریق عمل به حقیقت خواهی و رعایت اصول عادلانه در روابط حاکم و مردم امکانپذیر است ( تحلیل آینده جنبش سبز در دانشگاه لندن / وبگاه عبدالکریم سروش)

داماد وی به واسطه ارتکاب جرم و تخلف دستگیر شد و مدتی را در بازداشت گذراند و بعد از آزادی به راحتی از کشور رفت. سروش در نامه‌ای سرگشاده با طرح ادعاهای دروغ ( توجه شود که وی معتقد است دروغ گفتن همیشه بد نیست و گاهی امری اخلاقی به شمار می‌آید) درباره بازداشت دامادش علیه جمهوری اسلامی زبان و قلم به هتاک می‌گشود و نوشت:

آرزو کن که هوای دیار ما دیگر بیمار پرور نباشد، شهید پرور نباشد، نفاق پرور نباشد، ولایت پرور هم نباشد. به جای آن، عاقل پرور و خنده پرور و شفقت پرور باشد... این حاکمان حجاج صفت مگر کم قتل و تجاوز و


تطاول و چپاول و غارت و جنایت و مصادره و اعدام و رای دزدی و شهید دزدی و.. کرده‌اند؟!... بار خدایا! از غزالی آموخته‌ام که هیچ‌کس را لعنت نکنم حتی یزید را، اما اینک فروتنانه از تو رخصت می‌طلبم تا بر جمهوری کافرپرور اسلامی ایران، لعنت و نفرین بفرستم. (لعنت و نفرین بر جمهوری کافرپرور اسلامی/بی.بی.سی افرسی 1389/12/02)

و چنین است که یک فرد مدعی فلسفه لیبرال دموکراسی غربی چنین هتاک‌ها و بی‌حیایی را در تاریخ ثبت می‌کند و خودش هم تصریح می‌کند که چنین توهینی را فقط برضد نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران که مظلومانه در مقابل خصومت‌های نظام سلطه و صهیونیسم جنایتکار ایستاده، روا می‌دارد.

### افشای تخلفات و جرم داماد سروش

در سال 2011 عبدالکریم سروش در نامه‌ای سراسر خشم و فحاشی، مدعی شده بود که دامادش حامد معصومی (همسر کیمیا سروش) توسط نیروهای امنیتی کشورمان به شدت! مورد ضرب و شتم و شکنجه واقع شده است.

پس از نگارش این نامه توسط سروش، رسانه‌های ضدانقلاب نیز که فارغ از صدق یا کذب بودن هر خبری علیه جمهوری اسلامی، به سرعت آن را در ابعاد وسیع منتشر می‌کنند، این بار نیز به انتشار گسترده خبر پرداخته و همچون گذشته نوای وامصیبتا سر دادند.

این صفحه را برای دیگران بفرستید  چاپ مطلب

ایران پس از انتخابات

## بیانیه عبدالکریم سروش درباره 'شکنجه' دامادش



عبدالکریم سروش، مفکر دینی و از منتقدان حکومت ایران، طی نامه شدیدالحنی گفته است ماموران امنیتی داماد او را بدلیل نسبت خانوادگی تحت شکنجه‌های شدیدی قرار داده‌اند.

آقای سروش در این بیانیه که نسخه‌ای از آن به بی‌بی‌سی فارسی رسیده گفته است مسئولین امنیتی حامد (داماد او) را از ده ماه پیش مورد آزار و اذیت قرار دادند.

متن: کاما. نامه عبدالکریم سروش: لعنت و نفرین بر

اما پیرو این ادعاها و دروغ‌پردازی‌های سراسیمه سروش و رسانه‌های غربی، یکی از دوستان نزدیک حامد(داماد سروش) که برای وی کاملاً شناخته است، نامه‌ای خطاب به عبدالکریم سروش نوشته و پشت پرده این ماجرا را افشا کرده است.

این دوست حامد معصومی در بخشی از نامه خود به سروش نوشته است که "من می دانم حامد تمام این داستان را از خود بافته است و تمام آنچه حامد به شما گفته دروغ محض است".

در بخشی از این نامه آمده است: "آقای سروش من یکی از دوستان نزدیک حامد می باشم. شنیدم حامد به خارج از کشور گریخته و بعد مقاله ای از شما خواندم تحت عنوان "دریدن آدمیان را تکلیف خود میدانند" و در این مقاله به نقل از حامد سخن از بازداشت و شکنجه بیرحمانه حامد گفته بودید که بسیار مورد تعجب بنده شد و موجب گردید که این نامه را خطاب به شما بنویسم".

نویسنده این نامه با بیان اینکه "پیشاپیش از ضعف قلمم پوزش می خواهم چون یکی از سختترین کارها برایم نوشتن است"، افزوده است: "اما مهم‌تر واقعیتی است که می‌خواهم شما را از آن مطلع کنم و آن اینکه اولاً بنده هم دل خوشی از این رژیم ندارم اما اهل جنبش و خیزش هم نیستم همچنانکه حامد هم نبود اما به دلایلی اکنون به این ورطه افتاده است که بنده از آنها آگاهم و می‌خواهم سربسته به شما بگویم تمام آنچه حامد به شما گفته دروغ محض است و او به خاطر ندانم کاری‌هایش وارد یک بازی کثیف شد که فعلاً و شاید هم برای همیشه از گفتن آن پرهیز کنم".

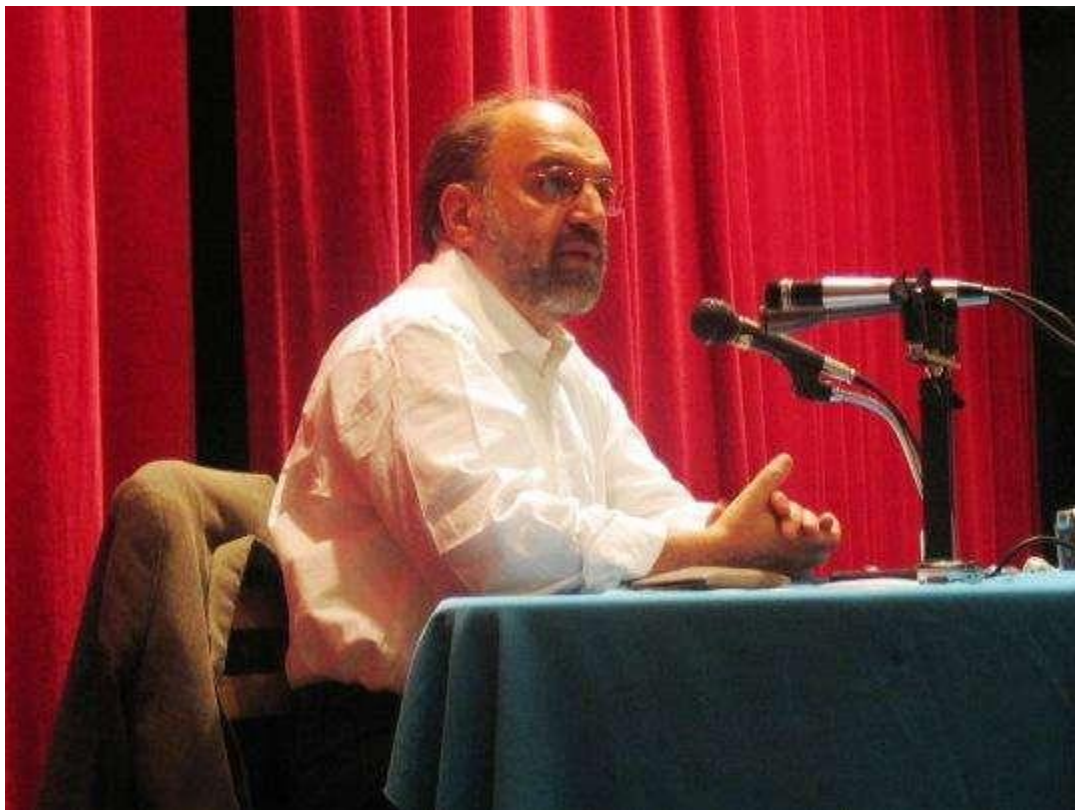
دوست داماد سروش افزوده است: "من می‌دانم حامد تمام این داستان را بافته است برای دو هدف (۱) جدا شدن از کیمیا (۲) سرکوب وجدان خود. البته برای حامد اتفاقاتی افتاده که من هم از آن مطلعم. اما نه به دست رژیم بلکه به دست یک باند کثیف و خطرناک که اهل هر برنامه‌ای هستند. آنها وقتی در مجالس شبانه خود قرص اکس مصرف می‌کنند دیگر غافل از اعمال خود می‌شوند و..."

در بخش دیگری از این نامه آمده است: "من حامد را دوست داشتم اما دلم برای مظلومیت کیمیا می‌سوزد. برای همین هر چه با خود کلنچار رفتم که ساکت باشم و چیزی ننویسم وجدانم راضی نشد".

دوست داماد سروش در پایان نامه‌اش را با جمله "آقای سروش آگاهانه زندگی کنید." خاتمه داده است.

متذکر می‌شود، این درحالی است که سروش در نامه‌ی پرطمطراق خود مدعی شده است که داماد وی را مجبور کرده اند که در صدا و سیما بگوید همسرش هرزه است و لذا شایسته طلاق. دیگر اینکه پدر همسرش (عبدالکریم سروش) "مردکی" است به اصناف رذایل آراسته که در غیر این صورت وی کشته می‌شود!

دروغ بافی سروش به حدی بود که مدعی شده است دامادش را یکشب تا صبح، برهنه در سردخانه‌ایی، ترسانده اند!



## انقلاب فرهنگی و علوم انسانی

سروش با اینکه خود در ستاد انقلاب فرهنگی عضویت داشت و در سالهای آغازین انقلاب در زمینه اصلاح دانشگاه‌ها و پاکسازی آنها از عناصر مخرب گروهکی نقش ایفا کرد، امروز با انکار موقعیت خود مدعی است که در آن زمان اساساً ستاد ستاد انقلاب « انقلاب فرهنگی کاری به دانشگاه‌ها نداشت و متفاوت است و عضویت در ستاد « انقلاب فرهنگی » با « فرهنگی انقلاب فرهنگی به معنی همراهی با انقلاب فرهنگی نیست!



هرچند که از نظر او در ایران هنوز هم دانشگاه مفهوم روشن و درستی پیدا نکرده است، اما متهم اصلی از نظر سروش حوزه‌های علمیه هستند، آن هم به این دلیل که (بدون ارائه سند و مدرک و بصورت شعاری و با ادعای کلی سروش) "روزی که ریختند و پاره‌ای از اساتید را تحت عنوان دینداری کتک زدند، هیچگاه حوزه علمیه حرکتی نکرد و این در حافظه دانشگاهیان مانده است! او البته یادآوری نمی‌کند که حوزه علمیه خود بدون پشتیبانی کسی یا گروهی، یک تنه در برابر رژیم شاه ایستاد. {سروش دروغگو....}

به عقیده سروش، دانشگاه‌ها محل رشد اندیشه سکولار هستند زیرا علمی که به دانشجویان آموزش داده میشود سکولار است ( اینجا ذکر این نکته خالی از فایده نیست که این اعتراف نشان دهنده درست بودن دیدگاه رهبر معظم انقلاب است مبنی بر لزوم اسلامی کردن دانشگاهها از طریق اسلامی کردن محتوای آموزشها) و به

این ترتیب اندیشه سکولار ناخودآگاه در ذهن افراد جای میگیرد. ( جنبش سبز شکست ناپذیر است / جرس - 6 مرداد 1390 )

سروش در نامه‌ای خطاب به هاشمی رفسنجانی در زمان ریاست جمهوری به وی هشدار داده بود که دانشگاه‌ها فشار شدید هستند و از این دانشگاه‌ها انتظار عالمان بزرگ نداشته باشید. ( یکبار انقلاب فرهنگی کافی بود / وبگاه عبدالکریم سروش )

او در یک گفتگو تمام دستاوردهای انقلاب اسلامی را زیر سؤال برده و بلکه کاملاً نفی کرده است. وی با حمله به روند اسلامی کردن دانشگاه‌ها، در حالی که بسیار آشفته و عصبی بود گفته است:

" قصه پر غصه و تراژیکی است. من سی سال است که با این مسئله مواجهم و سی سال است که در این باب، هم تدریس کرده‌ام، هم نوشته‌ام، هم اندیشه کرده‌ام و اکنون علاوه بر همه این‌ها ، غصه می‌خورم و خون می‌گیرم. به اعتقاد من یکی از بزرگترین و خونین‌ترین شهیدان دوران پس از انقلاب ، علوم انسانی بوده و هست. وقتی که شنیدم آقای خامنه‌ای در یکی از سخنرانی‌های اخیر خود برای خانم‌های خانه‌دار گفت که مبانی علوم انسانی باید از قرآن استخراج شود، آه از نهاد من برآمد (علوم انسانی، خونین‌ترین شهید پس از انقلاب بوده است / وبگاه سروش / 1388 / 10 / 27 )

از نظر سروش لابد علوم انسانی باید از مراکز غربی و منابع غربی و صهیونیستی استخراج شو؟! )

### نفی آزاداندیشی فقهای شیعه

سروش با بیان اینکه « فقه ما اصلاً حق محور نیست » معتقد است : اینها [ فقهای شیعه ] اساساً به انتخابات، به حق رأی دادن، و به « حق مردم در اداره امور اعتقادی ندارند و برای همین بدون عذاب وجدان آراء شهروندان را میلیونی جابه‌جا می‌کنند. ( جنبش راه سبز 2 مرداد 1390 )

سروش در خردادماه 1389 طی نامه‌ای به مراجع، مزورانه آنان را به مهاجرت از قم به نجف دعوت کرد:



دلیران عرصه جهاد اکبر، تیغ زبان آختند و بر دولت غاصب تاختند. ارادتی به خلق نمودند و سعادتی بردند. اکنون نوبت شما خاموشان ناخرسند است. توقع محرومان و مظلومان از شما بسی بیش از آن است که افسردهدل و پریشانحال بنشینید و در عیان از ملامت جباران تن زنید و در نهران شکوه به درگاه قاصم الجبارین برید، یا مخفیانه بر در ارباب بی مروت دنیا پیامی بفرستید و جوابی نشنوید. کار از اعوذ و لاجول نمی‌رود و خواهش و سفارش از اثر افتاده است و سکوت در مقابل جباران صدای آنها را بلندتر کرده است. و حال که نه رای موافقت دارید نه یارای مخالفت، مصلحت در مهاجرت است. جهاد اصغر کنید. اگر دهان‌ها را بسته‌اند پای‌ها را که نشکسته‌اند. وی البته وقتی به این دعوت پاسخی نشنید باز هم همچون همیشه زبان به هتاک باز کرد و علما و مراجع را به باد شماتت گرفت و آنها را وابسته به دولت توصیف نمود.

و چنین سیاست پیشه‌ی غریزه و غربگرایی در چنین ایام تاریخی (فتنه 88) دست خود را از پشت ادعاهای علمی-فلسفی رو می‌کند.

### اهانت به رهبری نظام

سروش از جمله وابستگان جریان ضد دین بوده که در مقاطع مختلف به رهبری نظام به طور شفاهی و کتبی توهین کرده است. چنان که پیشتر اشاره شد وی اهانت‌هایی را نسبت به رهبر کبیر انقلاب روا داشته و حتی در زمان حیات آن حضرت، آن گونه که خانم مرضیه دباغ میگوید، بسیار وقیحانه اهانت می‌کرد. خانم دباغ میگوید: "از سفر تحویل نامه امام (ره) به گورباچف برگشته بودیم. یکی از آقایان تلفن زد و گفت آقای سروش هم شب منزل ما هستید، شما اگر بیایید می‌توانیم کمی درباره مسائل صحبت کنیم. من بعد از اتمام کمیسیون مجلس، به منزل این بنده خدا رفتم. در را باز کردم و می‌خواستم به اتاق خانم‌ها بروم و نماز مغرب و عشاء بخوانم و بعد بیایم به جلسه. دکتر سروش که جلو پنجره ایستاده بود، برگشت و گفت: نامه پیرمرد را دادید؟ آخر این پیرمرد شما را به کمونیستها نزدیک کرد؟"



وی در حالی درباره حضرت امام (ره) چنین متکبرانه سخن گفته که به اعتراف خودش به دلیل راهنمایی‌ها و تشویق‌های امام خمینی (ره) به کسب علوم دینی و فلسفه پرداخته و جدیت کرده بود. این هم نشانه دیگری می‌تواند باشد بر نسبت‌گرایی وی در اخلاق که زمانی برای حفظ منافع، خودش را پیرو امام جلوه میداد و در وقتی دیگر بی‌ادبانه درباره ایشان سخن می‌گفت. سروش به صراحت دروغ و بسیاری از رذایل اخلاقی، از جمله نفاق، را نسبی میدانند و بر آن است که این‌ها همیشه رذیله نیستند!

به هر روی، اهانت وی به رهبری نظام بعد از آغاز رهبری حضرت آیتالله خامنه‌ای نیز ادامه یافته و شدت بیشتری هم گرفت. وی بارها به کنایه و تصریح، ضدیت و کینه و حسادت خود را نسبت به معظمله ابراز کرده و به ویژه بعد از فتنه 88 مکرراً ادعاهای واهی و منویات سخیف خود را در قالب عباراتی ادبی نسبت به رهبری نظام ابراز داشته است؛ نوشته‌هایی که جز فصاحت برای نویسنده مفهوم و نتیجه‌ای نداشته‌اند. وی در یکی از نوشته‌هایش در قالب نامه به رهبر نظام به صراحت از وقوع فتنه بعد از انتخابات چنین ابراز خوشحالی کرده است:

" فرو ریختن رعب رعیت و زوال مشروعیت ولایت بزرگ‌ترین دستاورد شورش غیرت بر غارت بود و شیر خفته شجاعت و مقاومت را بیدار کرد. آن اعتراض پس از انتخابات نه "رزمایش" بود نه "فتنه" و نه « مسجد ضرار» (که دارالضرب شما هر روز مهری بر آن می زند)، بل طغیان و غلیان غیرت بود بر علیه غارت. خدا هم از شما روگردان شده و ستاریت خود را باز گرفته است. ... خائفم که بگویم باب توبه هم به روی شما بسته شده است. شریعت هم از شما شفاعت نخواهد کرد که مشروعیت از شما گریخته است. تا روزی که آن اقرار مجبورانه و مکروهانه یعنی آن که، « هتک حرمت نظام »، کلمات سه گانه را شنیدم چون حدیث سرو و گل و لاله و چون ثلاثه غسله جان بخش بود. ... شما گفتید که حرمت نظام هتک « شد و آبروی آن به یغما رفت. باور کنید که در تمام عمر خود خبری بدین خوشی از کسی نشنیده بودم.

آفرین بر شما که نکبت و ذلت استبداد دینی را اذعان و اعلام کردید. ( نهضت سبز آزادی - 24 / 1390 / 06)

در لابه‌لای کلمات و سطور مذکور کینه و حسادتی تند موج میزند و بیواسطه و بی‌درنگ آدم را به یاد رجزخوانی‌های مشرکین قریش در برابر پیامبر می‌اندازد در فردای شکست مسلمانان در احد. بسیاری از اظهارات او در این زمینه را به دلیل لفاظی‌های بی‌ادبانه‌اش نمی‌توان نقل کرد، ولی باید گفت کسی که خود را متأله می‌داند چگونه راضی می‌شود به چنین زشتگویی‌ها؟ کل بیانات حضرت امام خمینی (ره) در صحیفه انقلاب گردآوری و منتشر شده و بیانات ح‌ضرت آیتالله خامنه‌ای هم در دسترس همگان است. در کلام هیچ یک از علما و بزرگان هیچ رگه‌ای از گفتار نامناسب وجود ندارد و این خود نشان می‌دهد که چه کسی حقگو و حقجوست و چه کسی شیاد و اغواگر.

کلام خبیثانه این شیاد و پلید زن‌باره (سروش) را بگذارید کنار کثیف‌ترین توهین‌های رادیو و تلویزیون نفاق تا ببینید هر دو از یک جنسند.

عبدالکریم سروش توهین‌هایش را چنین ادامه می‌دهد:

**نفی استقلال قوه قضائیه**

امروز ضعیف‌ترین و ذلیل‌ترین قوه در ایران، قوه قضائیه است. اگر مجلس دستنشانده است، قضا از آن هم دستنشانده‌تر است و اگر اقتداری برای تحکیم قانون و مردم سالاری لازم است، آن اقتدار قضا است. باور نمیتوان کرد دیوان قضا رنجور و ناتوان باشد و مردمسالاری توانا و چالاک. ... کار به جایی رسیده که چون روزهای آغازین مشروطه‌طلبی، باید دوباره چراغ شجاعت به دست، دنبال عدالتخانه بگردیم. ما عدالت را در آزادی تفسیر و طلب کردیم. اما درست این است که آزادی را در عدالت تفسیر و طلب کنیم. منکر عدالت نبودیم، اما چنان که باید به آن ارج نهادیم. قالب را گرفتیم و قلب را فرو نهادیم، و اینک نه قلبمان کار می‌کند نه قالبمان، نه دل خوش داریم نه تن خوش. ما فراموش کردیم که در یک نظام استبدادی اولین عضوی که از کار می‌افتد قلب قضاوتگر آن است و با قلبی چنان علیل و ذلیل، داشتن پیکری نیرومند و برومند، خیالی خام و خنده‌آور است. (قلب و قالب مردمسالاری / وبگاه سروش - 12 آذر 1390)

علیرغم تأکیدات اسلامی، برای قوه قضائیه استقلالی به جا نهاده‌اند. (قلب و قالب مردمسالاری / وبگاه سروش - 12 آذر 1390)

راستی چرا سروش چنین کینه‌توزانه بر ضد قوا و مراکز نظام جمهوری اسلامی ایران هتاکی و توهین می‌کند و چرا درباره هیچ پدیده دیگری چنین خصومت و عصبانیت‌گونه‌ای را با چنین بی‌شرمی روا نداشته است. سروش از آینده پس از عبور از فتنه 88 نگران است.

امروز نگران است...

### علیه انتخابات ریاست جمهوری دهم و مجلس نهم

پس از اعلام نتایج انتخابات ریاست جمهوری دهم و طرح ادعای تقلب در انتخابات و پیرو آن آغاز فتنه، سروش با انتشار یادداشتی با عنوان «روح مجروح و غرور رنجور» نوشت: هیچ چیز مهیب‌تر از زخمی کردن غرور یک قوم نیست. سرمایه اعتمادشان را ستاندن و آب دهان به رویشان افکندن، پلیدی و بی‌شرمی از این بیشتر نمی‌شود. آدمیان دزدی و دغلی را تحمل می‌کنند اما اهانت مکرر به عزت و کرامتشان را هرگز. اینک روح مجروح و غرور رنجور ایرانیان به جوش آمده است و تا ننگ آن خیانت زدوده نشود و تا غاصبان به دست عدالت سپرده نشوند التهابشان فرو نمی‌نشیند.

وی با این ادعا که "حاکمان ایران تا زمانی که مطمئن بودند که رأی مردم با آنهاست همیشه از رأی و اهمیت آن سخن می‌گفتند اما از زمانی که مطمئن شدند رأی مردم ممکن است چنان که آنها می‌خواهند جهت‌گیری نداشته باشد، مشغول تخفیف رأی مردم شدند" در باب مشروعیت حکومت، تشیع را مورد حمله قرار

داده و می‌گوید:

" اگر نگاه کنید از زمانی که تسنن و تشیع به عنوان دو « شاخه بزرگ اسلامی تشکیل شد، حقیقت این است که نزاع بر سر مشروعیت بود. اهل سنت به دنبال مشروعیت سنتی رفتند و ابوبکر به عنوان خلیفه انتخاب شد. اما شیعیان از همان ابتدا به دنبال مشروعیت کاریزماتیک و الهی بودند و اعتقاد داشتند به دلیل نصب الهی که برای آنها وجود داشته، حکومت، حق حضرت علی و فرزندانش است. تا امروز هم این داستان ادامه دارد. ... وقتی که آیت الله خمینی [ره] بحث ولایت فقیه را مطرح می‌کرد، تکیه به نیابت از امامان معصوم کرد. این معنایش این است که همان مشروعیت الهی و کاریزماتیک و الهی امام معصوم منتقل میشود به ولی فقیه. پس اگر به دل تئوری ولایت فقیه آیت‌الله خمینی وارد شوید، قصه همین است. یعنی مشروعیت در اصل از خداوند و پیامبر گرفته می‌شود و فرّ ایزدی که شخص در اثر اتصال با این بزرگان پیدا می‌کند، او را شایسته حاکمیت قرار می‌دهد.

او سپس دیدگاه شیعه را به صراحت رد کرده و می‌افزاید: " ما در یک حکومت دموکراتیک و مردمی باید به سویی برویم که در آن نتوان با فتوای هیچ مفتی‌ای کسی را نصب کرد یا کسی را عزل کرد. البته ما در یک شرایطی به سر می‌بریم که خود نظام ما فتوا را مهم و محترم می‌شمارد. تمام نکته همین است که در یک نظام دموکراتیک اساساً این بساط باید جمع شود".

ما قانون داریم و قانون داریم و همین. ... چنان که باید در مفهوم ولایت فقیه در ایران صراحت به خرج داده نمیشود چرا که این موضوع چهره‌ای ناخوشایند نیز دارد ولی حقیقتاً قصه ولایت فقیه این است. مسئله مشروعیت یک امر بیرون دین است نه در درون دین. شما به این مستندات درون دینی هرچه بیشتر [ برای مشخص شدن پایه مشروعیت حکومت] استناد کنید، آب تیره‌تر و داوری مشکل‌تر خواهد شد.

( گاهی چراغ دین دود میزند / بی. بی. سی. فارسی - 1 اسفند 1388 )

سروش در اظهاراتی پیش از برگزاری انتخابات مجلس نهم، از تقلب در آن سخن گفت و حتی تلویحاً به شورش تهدید کرد و اتهاماتی را علیه نظام بر زبان راند که مشابه آنها ماه‌ها و سال‌هاست از رادیوها و تلویزیون‌های وابسته به دستگاه‌های اطلاعاتی غرب تبلیغ می‌شوند:

"به ایران امروز بنگریم. دولتیان به صد حيله و تقلب انتخاباتی برگزار می‌کنند و نمایندگانی دروغین را به مجلس شورا می‌فرستند تا قانون‌گذاری کنند. ما از این همه قلب و تزویر فریاد بر می‌آوریم و نفرت خود را از مجلسی ذلیل و دست‌نشانده و انتخاباتی آلوده به خیانت آشکار می‌کنیم و رأی خود را باز پس می‌طلبیم. کشته‌ها می‌دهیم و جفاها می‌بریم و جوانانمان سر از شکنجه گاه‌ها در می‌آورند و داغ تجاوز و تطاول بر تن، ملول و افسرده به گوشه بیمارستان‌ها و تیمارستان‌ها می‌خزند. (قلب و قالب مردمسالاری / وبگاه سروش - 12 آذر 1390)

### حکم ارتداد سروش

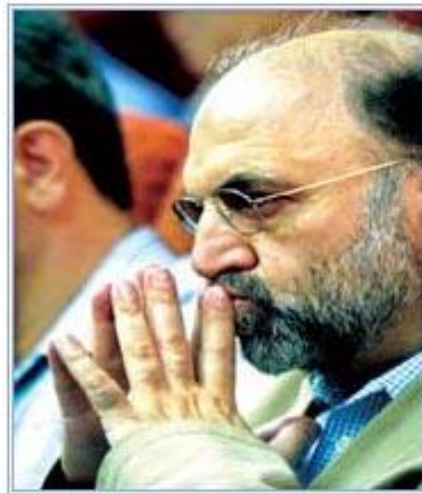
در سال 1389، پس از اهانت‌های علنی سروش به پیامبر اسلام، احکام اسلامی مراجع تقلید و حکومت اسلامی و ولایت فقیه اعضای جامعه مدرسین حوزه علمیه قم ضمن هشدار نسبت به توطئه جدید دشمنان نظام علیه حوزه‌های علمیه، سروش را مرتد اعلام کردند.

در بیانیه منتشر شده از سوی این جامعه آمده است: «حوزه‌های علمیه بلاد اسلامی تفکیک ناپذیر بوده و مراجع تقلید قم و نجف پشتیبان نظام مقدس جمهوری اسلامی و ولایت فقیه هستند. اعضای جامعه مدرسین حوزه علمیه قم با بررسی اظهارات جدید سروش مبنی بر ضرورت مهاجرت مراجع تقلید از حوزه‌های علمیه قم به نجف تصریح کردند دشمنان از نقش مهم و تاثیرگذار مراجع تقلید قم و نجف در جهان تشیع هراسان هستند».

## جامعه مدرسین حوزه علمیه قم:

### سروش مرتد است

اعضای جامعه مدرسین حوزه علمیه قم ضمن هشدار نسبت به توطئه جدید دشمنان نظام علیه حوزه های علمیه، سروش را مرتد اعلام کردند. به گزارش جهان در بیانیه منتشر شده از سوی این جامعه آمده است: حوزه های علمیه بلاد اسلامی تفکیک ناپذیر بوده و مراجع تقلید قم و نجف پشتیبان نظام مقدس جمهوری اسلامی و ولایت فقیه هستند. اعضای جامعه مدرسین حوزه علمیه قم با بررسی اظهارات جدید سروش مبنی بر ضرورت مهاجرت مراجع تقلید از حوزه های علمیه قم به نجف تصریح کردند دشمنان از نقش مهم و تاثیرگذار مراجع تقلید قم و نجف در جهان تشیع هراسان هستند. در این بیانیه که روزنامه گیهاب آنرا منتشر کرده است مدرسین حوزه علمیه قم تاکید کردند: سروش با تخطئه مبانی نظام اسلامی و ولایت



مدرسین حوزه علمیه قم تاکید کردند: سروش با تخطئه مبانی نظام اسلامی و ولایت فقیه ارتداد خود را بر همگان ثابت کرد و با همراهی اپوزیسیون خارج نشین در جهت سازماندهی فتنه 88 همدستی خود با سازمان اطلاعاتی سیا و موساد را به اثبات رساند.

بنابراین اظهارات اخیرش مبنی بر ضرورت مهاجرت مراجع قم به نجف در راستای اهداف شوم دشمنان نظام و به خاطر ترس از نقش تاثیرگذار مراجع قم و نجف در جهان تشیع می باشد لذا مراجع تقلید برای اظهارات این مرتد خارج نشین کوچکترین ارزشی قائل نبوده و توطئه های شوم دشمنان برای ایجاد شکاف و نفاق میان مراجع قم و نجف و مراجع عظام با نظام جمهوری اسلامی را در هم می شکنند.

شما دقت کنید در کل متن های این بخش لفاظی های تبلیغاتی و پروپاگاندای رسانه ای موج می زند و گویی که عبدالکریم سروش فیلسوف نما پرده از رخ و رخسار می گشاید و به متن نویس و تکس نویس "بی.بی.سی" و "وی.او.ای" تبدیل شده است!

سروش فکر می کرد و شاید مطمئن بود که فتنه 88 بزرگترین و حتی آخرین فرصت برای به شکست کشاندن جمهوری اسلامی ایران و پیروزی غرب (آمریکا، انگلیس، اسرائیل،...) بر ملت ایران می باشد و به همین دلیل

تمامی پل‌های پشت سرش را فرو می‌ریزد و به‌صراحت از اندیشه و ایدئولوژی و نظامی سیاسی غرب در قالب لیبرال-دموکراسی سوکلار حمایت و به نظام جمهوری اسلامی ایران توهین می‌کند.

سروش و حلقه متصل به او در فتنه 88 حتی تصور امروز ملت ایران در برگزاری 3 انتخابات عظیم ده‌ها میلیونی و سرنوشت‌ساز "مجلس شورای اسلامی در سال 91 و ریاست جمهوری یازدهم و شوراها شهر و روستا در سال 92" را نیز نمی‌کردند. آن‌ها ابلهانه و خوش‌خیالانه در این پندار موهوم بودند که با فتنه 88، انتخابات در ایران پایان می‌یابد؛ "زهی خیال باطل" و خداوند متعال را شاکر همه عنایاتش در پیروزی‌های ملت بزرگ ایران اسلامی و موفقیت نظام ولایت فقیه بر پایه مردم‌سالاری دینی هستیم.

### جمع‌بندی

حسین حاج فرج دباغ، از ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی نسبت به انقلاب، اسلام و امام خمینی (ره) رویکردی مثبت داشت و حتی از سوی امام خمینی تشویق شد تا با گسترش مطالعات خویش در جهت روشن کردن اذهان جوانان و جلوگیری از فریب خوردن و در دام گروه‌های چپ گرفتار شدنشان جلوگیری کند.

دباغ چندی بر این مسیر پیش رفت اما به تدریج به دلایل مختلف، که بخشی ناشی از روحیات و ویژگی‌های فردی‌اش بود و بخشی ناشی از ناتوانی در هضم دانش غربی و مغلوب شدن در برابر آن، مسیرش را تغییر داد و آنچنان که سیدحسن تقی زاده گفته بود از فرق سر تا نوک پا فرنگی شد. او به تمام هویت ملی و دینی خود پشت کرد و شمشیر قلم خود را رو به ملت خود برکشید و به مبانی اعتقادی و هویت ملی آنان تاخت. وی مدتی را به ارائه مقاله به نشریه کیهان فرهنگی (هنگامی که محمد خاتمی و همفکرانش در آن مؤسسه کار میکردند) پرداخت و سپس با تغییر مدیریت آن به مجله کیان رفته و در آنجا به تربیت فکری گروهی پرداخت که سودای کسب قدرت در سر داشتند. اینها کسانی بودند که با نظام و راه امام خمینی (ره) و رهبر معظم انقلاب زاویه پیدا کرده بودند و از مراکز مختلف نظام برای جلوگیری از ضربه زدن به منافع ملی رانده شده بودند.



از آن جمله باید به گنجی، سازگارا، آرش نراقی و... اشاره کرد که همگی اکنون از معاندان نظام و برخی از معاندان اسلام به شمار می‌آیند. دنباله این حلقه البته به بیت منتظری هم می‌رسید و برخی از افراد حلقه کیان مستقیم یا غیر مستقیم با باند مهدی هاشمی معدوم هم ارتباط داشتند و چنان که در مجلدات دیگر این مجموعه به فراخور موضوع اشاره شده است، اینان پس از عزل منتظری از قائم مقامی، برآشفته و خواستار تغییر بازی به نفع خود بودند. در واقع فروپاشی باند مهدی هاشمی اولین ضربه به نفوذی‌هایی بود که قصد داشتند بعد از رحلت امام (ره) بالاترین رده قدرت را در جمهوری اسلامی غصب کنند و مملکت و انقلاب و نظام را به مسیری بکشند که معلوم نبود به سرنوشتی دچار میشد. دومین ضربه عزل منتظری بود. با آغاز رهبری حضرت آیتالله خامنه‌ای امید این طیف به کلی ناامید شد و از آن پس به نفی کامل ولایت فقیه و رهبری و سپس اصل امامت و ولایت روی آوردند. نظریه‌پرداز آن حلقه که بدین مرحله رسید، حسین حاج فرج دباغ معروف به عبدالکریم سروش بود.

سروش ابتدا به سراغ مبانی اندیشه دینی رفت و به شریعت پرداخت و سپس فقه را مورد نقد قرار داد. مواجهه او با فقه و کلام و انتقاداتی که بر دین وارد میکند مصداق کاملاً روشنی از آموزه‌های مارکس است که نقد دین را ضروری‌ترین و اولویت‌دارترین اقدام میدانست. رفتار و مواجهه سروش با دین به نحو شگفت‌آوری منطبق بر دستورات مارکس است. حتی اعتقاد وی به نسبی بودن اخلاق هم به نظرات مارکسیستی نزدیک و بلکه بر آنها منطبق است.

سروش در سالهای دهه هشتاد خورشیدی با صراحت و تندی بیشتری اسلام و انقلاب اسلامی و ولایت فقیه را مورد حمله قرار داد و این روند بعد از فتنه 88 باز هم شدت بیشتری پیدا کرد. او باورهای تشیع را به چالش کشید و برخی آموزه‌ها و باورهای شیعی را نفی کرد، مرجعیت شیعی را زیر سؤال برد و اتهاماتی ناروا و سخیف بر آن وارد کرد، دیدگاه‌های غربی در خصوص دین را تبلیغ نمود و مشروعیت جمهوری اسلامی را زیر سؤال برد و به امام خمینی (ره) و حضرت آیتالله خامنه‌ای و بساری از علما و مسئولین کشور توهین کرد. با این همه، او خود را مبلغ و مدافع اخلاق هم معرفی کرده است!

در سیاهه مواضع سروش مهمترین موارد به انکار الهی بودن قرآن و نیز قابل نقد دانستن پیامبر و ائمه مربوط میشود. بسیاری از افراد، این گونه اظهارات او را ناشی از جهلش نسبت به دین ارزیابی کرده‌اند و وی را گرفتار

پیشانی ذهن دانسته اند. آراء و نظرات او برخلاف ظاهر مستدل و آکادمیک سست و بی‌پایه‌اند و یکی از دلایل طفره رفتن وی از مناظره با آیت‌الله مصباح یزدی همین است. برخی از مریدان و شاگردان وی نیز بر مسیر او رفته و به انکار ضروریات دین و تبلیغ رفتارهای شنیع و انتساب این رفتارها به قرآن و اسلام مبادرت کرده‌اند.

برخی از مراجع شیعه از اندیشه‌های عبدالکریم سروش به شدت انتقاد کرده‌اند. آیت‌الله جعفر سبحانی در یادداشتی با عنوان «عصر جاهلی در آینه ادبیات پر آب و رنگ امروز» به اظهارات عبدالکریم سروش درباره قرآن واکنش نشان داده است و با طرح این سؤال که «او با آن چهره نورانی، و بیان شیرین، روزگاری» مدرس نهج‌البلاغه بود، خطبه همام را به نحو دلپذیری تفسیر می‌کرد، چه شد که از این گروه این همه فاصله گرفت؟ نظریات سروش باعث سست شدن ایمان جوانان می‌شود». وی اظهار امیدواری کرد که سروش بار دیگر به آغوش امت اسلامی باز گردد.

پاسخ سروش آغازگر مباحثی میان طرفین در باب قرآن شد. سروش در یکی از نامه‌های سرگشاده خود به آیت‌الله جعفر سبحانی اعلام کرد که آنچه منجر به سست شدن ایمان جوانان ایران میشود نظریه‌های دینی وی نیست، بلکه رفتار عافیت‌جویانه و گفتار خردستیزانه پاره‌ای از روحانیان است!

آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی در باب نظرات سروش نوشت: «به یقین این گونه سخنان هیچ‌گونه سازگاری با متون اسلامی به خصوص قرآن مجید ندارد و دانسته یا ندانسته جسارت عظیمی به قرآن مجید و پیامبر عظیم‌الشان اسلام است و قداست قرآن را زیر سؤال می‌برد. وی در پایان نوشت: "سروش لازم است از گفته‌های خود توبه نموده و عذر تقصیر به پیشگاه خداوند و قرآن بیاورد و برای جبران بکوشد».

سروش بارها از سوی آیت‌الله مصباح یزدی و شماری از شاگردان برجسته آیت‌الله مطهری، دعوت به مناظره شده است، اما همواره از پاسخ مثبت دادن به این دعوت طفره رفته و بهانه‌هایی نامعقول و غیرمنطقی را مطرح نموده است. نظرات سروش منتقدانی هم از پایگاه فلسفه غرب برانگیخته است، مانند محمدرضا نیکفر (فیلسوف پدیدارشناس) و سید جواد طباطبایی ((فیلسوف سیاسی)). "عدم انسجام منظومه فکری عبدالکریم

سروش"، « تکیه او بر ذات‌باوری"، "درک نادرستش از مفاهیم بنیادی فلسفه سیاسی" و نیز « الهیات مسیحی « از جمله انتقادات آنان است.

گرچه سروش به انتقادات ناقدان سنتی و مذهبی‌اش پاسخگو بوده است، ولی حتی یک مقاله در پاسخ بدان‌ها ننوشت. عبدالکریم سروش، فقه را عامل مسائل و مشکلات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی ایران جلوه داده است و این موضوعی است که حتی محسن کدیور را به واکنش واداشته است؛ هرچند همه این افراد اختلاف ماهوی با سروش و نظراتش ندارند.

عبدالکریم سروش سال‌هاست که از ایران رفته و در آمریکا زندگی و تدریس می‌کند و همواره مورد حمایت مالی محافل ضد‌دین و ضد اسلام بوده است.

همکاری او با برخی مؤسسات تحقیقاتی اروپایی و امریکایی این گمان را تقویت میکند که وی روابط خاصی با دستگاه‌های اطلاعاتی بیگانه داشته باشد.

رفتارهای مبتنی بر زن‌بارگی افسارگسیخته؛ عبدالکریم سروش را به ورطه‌ای کشانده که احتمال توبه و بازگشت وی به آغوش اسلام عزیز را برای وی تقریباً ناممکن کرده است.

دستگاه‌های اطلاعاتی غرب نقاط ضعف شخصیتی افراد نزدیک یا وابسته خود را اسنادی برای پایبندی گریزناپذیر آن‌ها می‌کنند و شاید سروش هم از چنین منجلابی گریز ندارد.